اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

شماره ۹

دوره اول

دوشنبه ۱۹ آذر ۱۳۵۸

بها ۱۵ ریال

تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

تاآنجاکه ازآمار اعلام شده برمی‌آید، نزدیك به شانزده میلیون زن و مرد ایرانی هفتهٔ گذشته به قانون اساسی‌جمهوری‌اسلامی ایران رای مثبت داده‌اند . بدین‌سان، به رغم توطئه‌های دشمنان انقلاب و در بحبوحهٔ پیکار برای مقابله با فشارهای مالی و اقتصادی و تهدید نظامی‌امپریالیسم جهانخوار آمریکا، که با همداستانی پنهان وآشکار دیگر درندگان سرمایهٔ انحصاری صورت می‌گیرد ولی‌کشورهای غیر متعهد و اردوگاه سوسیالیسم به قوت محکومش‌می کنند، مرحلهٔ دیگری از انقلاب پیروزمند ایران به فرخندگی طی شده است. اینك ، در درون مرزهای کشور و در صحنهٔ بین‌المللی ، جمهوری جوان ما بنیاد حقوقی و قانونی استواری یافته است . از این پس، نهادهای حکومت ، در هماهنگی با قانون اساسی تازه و در افق گسترده‌ای که این قانون برزندگی اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی ، واخلاقی مردم ، خاصه توده‌های محروم زحمتکش می‌گشاید ، استقرار خواهند یافت . ملت ایران ، بارها شدن نیروهای دربند کشیده‌اش ، می‌تواند به آینده تابناك خود امیدوار باشد .

با این همه ، چنان نیست که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ، که ما با توجه به خطیر بودن موقع کنونی و لزوم سرعت در استقرار نهادهای حکومت بدان رای داده‌ایم ، در شکل کنونی‌اش همهٔ خواست‌های برحق همهٔ قشرهای مردم ایران را برآورده سازد . در کنار بسا اصول صریح مترقی که استقلال همه‌جانبهٔ کشور، حاکمیت مردم و آزادیهای مدنی و سیاسی را تضمین می‌کند و بسیار درست و بجا افتاده است ، در متن این قانون‌نوعی سلطه‌جویی عقیدتی ، حتی درچارچوب اسلام ، و نیز پاره‌ای تناقض‌ها، نارسایی‌ها ، سکوت‌ها و ابهام‌ها می‌توان سراغ کرد که اکنون ضرورت حادی در برشمردن وبررسیدن آن نیست. و به علت همین نقیصه‌هاست که برخی گروه‌ها ،سازمان‌ها، جبهه‌ها یا نحله‌های مذهبی به دستاویز اعتراض بدان از شرکت در رفراندوم قانون اساسی خودداری کرده‌اند و در نتیجه میزان آرای مثبت .دراین همه‌پرسی از آنچه در فروردین ماه امسال در مورد جمهوری اسلامی ایران بدست آمد کمتر بوده است.

به هرحال ، ازآنجا که قانون اساسی همواره نمودار مرحلهٔ معین تکامل جامعه و بیان حقوقی تعادل کلی نیروهای عمدهٔآن است، باتوجه به‌روند پویای تکامل و تغییراتی که به‌ناچار در تناسب نیروهای جامعه پدید می‌آورد، می‌توان یقین داشت که خود حرکت جامعه ضرورت بازنگری در قانون اساسی و اصلاح موارد نارسایی، سکوت، تناقض یا ابهام آن را برای توده های ذی‌نفع محسوس ساخته نیروی لازم برای تحقق این امر را بسیج خواهد کرد.

در مورد حاضر ، جای خوشوقتی است که امام خمینی، بادرك همواره درستی‌که از ضرورتها دارند، وعدهٔ تدوین متمم قانون اساسی رابه‌صراحت به‌همگان داده‌اند. و ما بار دیگر اعتمادراسخ‌خودرا به‌صدق وعدهٔ امام اعلام می‌داریم.

متمم قانون‌اساسی‌باید ، با در نظرگرفتن تناسب واقعی نیروها وپیش‌بینی مسیر ضروری رشد مادی ومعنوی جامعه، در فرصتی هرچه کوتاه‌تر تدوین شود و به‌خواست‌های برحق خلق‌ها وتوده‌های ایران (ازجمله زنان، کارگران و زحمتکشان شهر و روستا) مشروعیت قانونی بدهد وحاکمیت مردم را در تمام ابعادش برقرار سازد.

*

در رابطه با تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نمی‌توان دربارهٔ واقعهٔ ناگوار قم در اطراف منزل آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری و بازتاب شدیدی که در تبریز داشته است سکوت اختیار نمود. یك چنین‌فتنه‌انگیزی را بی‌شك جنایتکاران ضد انقلاب ، بازماندگان ساواك و عوامل امپریالیسم هار آمریکا به امید بهره‌برداری از تفاوتهای جزئی در اجتهاد مراجع و ایجاد شکاف در صف متحد مبارزان راه انقلاب تدارك دیده به اجرا درآورده‌اند . هیچ مسلمان مؤمن ، هیچ انقلابی مبارز و هیچ ایرانی میهن‌دوست نمی‌تواند از آنچه در قم و تبریز روی نموده است متاسف و خشمگین نباشد و قطع فوری تشنج وآشوب را طلب نکند. خوشبختانه درایت وموقع شناسی و بزرگواری حضرات امام خمینی و آیت‌الله العظمی شریعتمداری راه را به سرعت برتوسعهٔ فتنه بست وفریادهای «الله اکبر ! مرگ بر آمریکا!» که جمعه شب گذشته از حنجرهٔمیلیونها ایرانی برآمدنشان داد که مردم ایران بیدار و هشیارند وانقلاب عظیم و گرامی خود را تا آخرین قطرهٔ خون خویش پاسداری خواهند کرد.

ترجمهٔ ه . بهرام

جمهوری دمکراتیك خلق یمن
درراه سازندگی

نام جمهوری دموکراتیك خلق یمن‌بعنوان یکی ازمبتکرین «جبههٔ‌مقاومت‌عربی» ازخردادماه سال‌گذشته بمناسبت‌های مختلف برسرزبانها است. پس‌ازکودتای نافرجام دراین‌کشور واحتمال درگیری بایمن شمالی ناگهان مسأله اتحاد باشمال بمیان آمد. اما رویداد بسیار مهم‌تر تشکیل حزب انقلابی پیشاهنگ ، حزب سوسیالیستی‌یمن(مهرماه۱۳۵۷) بود. بی‌نظیربودن برنامهٔ کاراین حزب درسرزمین‌های عربی‌ما"را برآن داشت مصاحبه‌ای با **عبدالفتاح‌اسماعیل** دبیر کل حزب سوسیالیستی یمن و صدر شورای عالی خلق جمهوری دموکراتیك خلق یمن ترتیب دهیم تا خوانندگان ازکم وکیف این برنامه‌آگاه شوند:

س- اکنون که از تاریخ تشکیل حزب‌سوسیالیستی یمن واولین کنگرهٔ تاریخی‌آن‌بیش از ۶ ماه می‌گذرد ، روند اجتماعی و سیاسی این دوره را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج- بااطمینان کامل می‌توان گفت که‌انقلاب‌مادرپی‌شالوده‌ریزی حزبی متکی برتئوری انقلابی طبقهٔ کارگر پیشرفت خودرا تضمین کرده است . اگرما تولد حزب سوسیالیستی یمن را باخوشحالی فراوانی اعلام می‌داریم وآن را پیروزی بزرگی برای مبارزان یمن می‌دانیم بدان علت است که این حزب در دریای خروشان انقلاب‌پا بعرصهٔ وجودنهادو بخاطر آن مبارزات سخت وتوانفرسایی جریان داشته ومتحمل قربانیان زیادی‌شده‌ایم. بسیاری‌ازقهرمانان ما پیش‌ازآنکه بتوانند شاهد موجودیت این حزب پیشروباشند جان را درراه تشکیل آن فدا کرده‌اند .

بقیه درصفحه ۲

سیاوش کسرائی
پاسخ

صفحه ۵

ترجمهٔ کاوه

گونه های تاریخی ناسیونالیسم
قسمت دوم
ناسیونالیسم بورژوایی

ناسونالیسم بورژوایی ، که گونه تاریخی دیگری از **ناسونالیسم است، در شکل‌بندی اجتماعی ـ اقتصادی** سرمایه‌داری پدید آمد . این ناسیونالیسم عنصر ملی را به صورت مطلق درآورد . طوری به انحرافش می‌کشد که با منافع خودخواهانه طبقاتی بورژوازی سازگار گردد .

ناسونالیسم بورژوایی در مراحل آغازین خود تحت تاثیر جنبه های گوناگون ناسیونالیسم ماقبل بورژوایی قرار داشت . پس از آن که سرمایه‌داری در زمینهٔ ایدئولوژی‌پیروزشد و ایدئولوژی بورژوایی برجامعه تسلط یافت ، ایدئولوژی ناسیونالیستی‌بورژوایی نیز رو به تسلط نهاد . اماچون شکل بندی‌های متخاصم اساسا از یك نوع‌اند ، اشکال موجود ناسیونالیسم ماقبل بورژوائی در معرض تحول قرار گرفتند و تحت‌انقیادایدئولوژی ناسیونالیستی بورژواری حاکم درآمدند. واین اشکال ماقبل بورژوایی ، نیرومندترین تاثیر را در زمینهٔ رزانشناسی اجتماعی بر توده‌مردم اعمال می‌کنند.

ناسونالیسم‌بورژوایی پابه‌پای تحکیم‌اقتصادی وسیاسی‌بورژوازی در پیکارش بر ضد فئودالیسم گسترش می‌یابد و از همان‌آغاز، دو جنبهٔ بارز در محتوای این ناسیونالیسم نمایان می‌شود . یکی از آن دو نشان دهندهٔ شکل‌گیری تاریخی و عینی ملت‌های‌بورژوا (۱) بوده‌ویژگی‌های اجتماعی و مترقی بورژوازی بالنده را بیان می‌کند ، ودیگری عبارت است از به‌کار گرفتن

بقیه درصفحه ۷

هوشنك پورکریم

راه‌حل‌های واقع‌بینانهٔ مشکلات کشاورزی ومسائل روستائی ایران
(۱)

مقدمه- میراث‌فلاکت‌باررژیم‌ضدملی‌وضددمکراتیك پیشین برای ایران انقلابی امروزازهرجهت سخت‌وسنگین است. رژیمی‌که طی‌سال‌ها همهٔ امکانات مادی ومعنوی‌جامعهٔ مارادرمسلخ‌راه‌رشد سرمایه‌داری‌وابسته به‌امپریالیسم‌آمریکا ومتحدان اروپائی‌وژاپنی آن قربانی‌میکرد، سرانجام‌غرقاب عظیمی ازبحران‌اقتصادی‌واجتماعی به‌جای‌گذاشت که‌امروزه همهٔشئون صنعتی، کشاورزی، بازرگانی، فرهنگی واداری و غیرهٔ مادرآن دست‌وپا می‌زند. بدیهی است‌که اگرتدابیر قاطع وفوری در رفع این‌عوارض دردناك‌که همچنان‌زندگی زحمتکشان شهروروستا رادرکام تباهی‌خود فرومیبرد، اتخاذ نگردد، دیری نخواهد پایید‌که انقلاب ما ازمسیراصلی‌خود خارج می‌شود و همهٔ دستاوردهای‌کنونی انقلاب به مخاطره می‌افتد بنابراین همهٔ انقلابیون صدیق و همهٔ آنهایی‌که سهمی‌بزرك یاکوچك دراداره‌ٔکشورودرادامهٔ راه‌انقلاب‌بعهده دارند وایران رامستقل ومردم را مرفه وآزاد می‌خواهند، باید زدودن عوارض ومشکلات ناشی ازرژیم منفورگذشته‌را عاجل‌ترین وظیفه روز بدانند . برای این کار ابتداء باید عوارض ومشکلات یاد شده را در همهٔ ابعاد آن شناخت ، دلایل پیدایش وقوت ودوام‌شان را تشخیص داد وسپس با تکیه برواقعیات به‌چاره‌جویی برآمد .

محمدعلی مهمید

یاد شهیدان آذربایجان که متعلق به‌همهٔ ایران هستند

درصفحه ۸

نامهٔ سرگشاده به کانون نویسندگان ایران

بیانیه‌ای که در تاریخ ۲۳ر۸ر۵۸ به نام کانون نویسندگان ایران انتشار یافته و امضای هیئت دبیران در پای آن است، گذشته از دروغهای چند به‌هم‌بافته برای تبرئه خلافکاری آقایان ، و با چشم‌پوشی از ناسزاها و تهمت‌های عفنی که دستگاه خودفروخته آریامهری و ساواك ملعون طی بیست و پنج سال از رسانه‌های گروهی آنچنانی و از زبان و قلم برخی مزدوران هفت‌خط وهفتاد رنك نشخوار کرده است، وشگفتاکه اینك باهمان گزندگی وزهرناکی وگندیدگی ازدهان برخی مدعیان آزادی اندیشه وبیان وقلم بیرون می‌زند، یك نکتهٔ مثبت دارد، وآن این‌که می‌گوید:

«هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران برگزاری باشکوه شب‌های کانون رابا شرکت دهها‌هزارنفر ازهموطنان خودبه روزی موکول می‌کندکه ملت عزیز ایران ازکورهٔ مبارزه باامپریالیسم جهانخوار آمریکا سربلند وپیروز بیرون آید.»

بگذریم ازطمطراق جمله‌بندی، که شاید هم سرپوشی بردغدغهٔ وجدان خطاکار باشد. حقیقت ساده وپوست‌کنده این است‌که آقایان سرانجام زیرفشار واقعیات محسوس ملموس، ناچار به‌اخذ تصمیمی شده‌اندکه ماازابتدا پیشنهاد می‌کردیم.

درتنهاجلسهٔ هیئت برگزاری شب‌های کانون‌که درآن دوتن ازما بدعوت آقایان شرکت کردند ـ وکاراین هیئت همان یك جلسه ختم شد، یعنی آقایان بی‌سروصدا امادرعمل آنرامنحل فرمودند، وناگفته نماندکه برخلاف ادعای آقایان هیچیك ازماهرگزدرکمیتهٔ تدارك‌شب‌ها شرکت نداشته است- ونیز درجلسات عمومی روزهای سه‌شنبه، ودر نامه‌هایی‌که خطاب‌به هیئت‌دبیران کانون نوشتیم وبراثرلجاج آقایان درنادیده‌گرفتن حقایق وبی‌توجهی به‌مقتضیات انقلاب خودرا ناگزیر از انتشارآن وگذاشتن امربه قضاوت افکارعمومی دیدیم، همواره خطیر بودن موقع‌کشور وانقلاب ونیز مسئولیت بزرك هیئت دبیران رابه‌آقایان گوشزدکردیم. آنچه ازسردلسوزی نسبت به سرنوشت کانون‌نویسندگان ایران ودرهمگامی صادقانه باروند پویای انقلاب اسلامی‌ایران می‌گفتیم

بقیه درصفحه ۸

ترجمهٔ جعفرجهانبخش

ادبیات ویتنام درگذرگاه‌زمان

صفحهٔ ۶

جمهوری دمکراتیک خلق یمن

بقیه ازصفحه ۱

کودتای نافرجام در شب قبل از تشکیل حزب

حدود سه‌ماه‌قبل از تشکیل کنگره حزب، چپ‌روهای فرصت طلب آشکارا ثابت کردند که‌تنها برای عوام‌فریبی خودرا معتقدبه افکارانقلابی نشان می‌دهند. آنها با تمام وسایل مانع ازتشکیل حزب می‌شدند.

هنگامی که‌زمان تشکیل‌حزب فرا رسید و شرایط عینی و ذهنی این کار آماده شد، چپ‌روهای فرصت‌طلب درکشیدن اسلحه به روی حزب تردید نکردند وحتی (درخردادماه سال‌گذشته) علیه انقلاب ودستاوردهای آن‌دست‌به کودتا زدندتا کشوررا دوباره‌زیر یوغ امپریالیسم و ارتجاع قرار دهند.

در دوره‌ای که‌پشت‌سر گذاشتیم برنامهٔ کارکمیته مرکزی وهیأت اجرایه حزب‌ونیز سازمان‌حزب در شورای حکومت وارگان‌های مسلح مورد دقت وبررسی قرار گرفت‌ودرپی آن برنامهٔ کارشورای عالی وشورای وزیران درگسترهٔ کارتوده‌ای ونیز برنامهٔ کارسازمان های توده‌ای تنظیم شد وآنچه برای‌اجرای نخستین‌سال «برنامهٔ دوم پنجساله»درپیش‌بود ، مشخص گردید.

بدیهی است‌که این برنامه‌ها زیرنظرحزب‌انجام می‌گیرد،زیرا انجام صحیح‌این برنامه‌ها عامل مهمی برای پیشرفت اجتماعی کشوراست.

چهارماه پیش برای اولین بار توده‌های زحمتکش کشورما دریك انتخابات آزاد ومستقیم نمایندگان خود را برای شورای عالی خلق انتخاب کردند،توده‌های‌زحمتکش‌از طریق‌نمایندگان خود درشورای عالی خلق وبا استفاده وسیع از دیگر حقوق سیاسی و دموکراتیك دولت و ارگانهای مختلف آن را کنترل میکنند. این‌امر گوشه‌ای‌ازتکامل سیاسی کشور مارا نشان می‌دهد. ماطی دوران‌بسیار کوتاه اخیر شاهد گسترش فعالیت‌های سیاسی مردم‌ما درکانون‌جوانان، سازمان زنان، سندیکاهای کارگری و اتحادیه‌های دهقانان بوده‌ایم.این سازمان‌ها کنگره‌های خودرا برای انتخاب رهبران جدید برگزار کرده‌اند.

س-شمادرنطق افتتاحیه‌تان درکنگره، حزب سوسیالیستی یمن‌را حزب طبقه کارگر و متحدان آن معرفی کردید و هدف آن‌را اعتلای نفوذ طبقهٔ کارگرذکر کردید. این امر چگونه باید انجام شود؟

ج- حزب‌ما درعمل حزب طبقه‌کارگر است وایدئولوژی آن سوسیالیسم علمی است.طبقهٔ‌کارگر تنها طبقه‌ای است که‌ازنظرتاریخی باحزب انقلابی خودرهبری‌جامعه رابعهده دارد ودرساختمان‌جامعهٔ سوسیالیستی وازمیان برداشتن هرنوع استثمار ونابرابری‌های موجود درجامعه طبقات دیگر را باخود همراه‌میسازد.

به‌حزب خصلت کارگری بدهیم

حزب سوسیالیستی یمن باانتخاب این‌راه درحقیقت پایه های استواری برای روندانقلابی خلق‌یمن بوجود آورد. این‌حزب مظهرمنافع مادی ومعنوی طبقهٔ کارگراست، طبقه‌ای که‌سوسیالیسم رابنامی نهد. دوران ما، دوران طبقهٔ‌کارگر، دوران انقلاب سوسیالیستی به‌رهبری طبقهٔ‌کارگر درمقیاس جهانی است.

البته تعدادکارگران صنعتی دریمن چندان زیاد نیست. ولی وجود حزب طبقهٔ کارگر که به تئوری انقلابی انترناسیونال پرولتری‌مجهز است وباکشورهای سوسیالیستی واحزاب پیشرو ودر رأس‌آنها باحزب کمونیست‌اتحاد شوروی پیوند معنوی دارد،این نقص راجبران می‌کند. این امر شرایط لازم رابرای رشد کمی‌و کیفی حزب‌مافراهم آورده است.

حزب‌ما باتکیه بر دیدگاه های‌طبقاتی‌پرولتاریاوایدئولوژی انقلابی آن دربالابردن کیفیت طبقاتی حزب تلاش‌فراوانی بعمل می‌آورد وباجلب‌بهترین کارگران به‌کارهای حزبی خصلت کارگری آن‌را افزایش میدهد. درپرتو این اقدامات، تعداد کارگران و زحمتکشان‌عضوحزب درکمیسیون های‌رهبری، درکمیته مرکزی، در سازمان‌های حزبی،در شورای حکومت ومراکز کارگری فزونی یافته‌است، بطوریکه درحال‌حاضر تعدادآنها به بیش‌از۵۸ درصد مجموع اعضاء حزب‌رسیده است.

نفوذطبقهٔ‌کارگر باعتبارشرکت کارگران دررهبری‌ارگانهای‌دولتی بویژه درشورای‌عالی خلق ونیز دررهبری وبرنامه‌ریزی اقتصاد ملی افزایش می‌یابد. سندیکاهای کارگری‌درکشورما نقش‌مهمی‌بعهده دارند.حزب‌ازطریق این‌سندیکاها بکارسیاسی ورهبری خود شکل می‌دهد و بدین‌سان رشد سیاسی، ایدئولوژیکی و نفوذ اقتصادی طبقه‌کارگررا تضمین میکند.

س- حزب‌چه‌اقداماتی‌در جهت‌بهبودشرایط کاروزندگی زحمتکشان و ارتقاء زندگی معنوی وفرهنگی آنهاکه نقش مهمی در آگاه ساختن آنها دارد، بعمل می‌آورد؟درحال حاضر حزب برای استحکام بخشیدن پایه‌های اقتصادی جمهوری دموکراتیك خلق یمن چه وظایفی‌را در دستور کار روزمره خود قرار داده است؟

ج-حزب‌کار را عامل اصلی پیشرفت‌اقتصادملی وبهبودزندگی توده‌های مردم می‌داند. قانون اساسی ما بهمین منظور تصریح میکند، «کارحق مسلم تمام‌افراد ودرعین‌حال وظیفهٔ تمام کسانی است‌که قادر بکارکردن هستند. اشتغال افراد باتوجه به کارآئی‌و تخصص‌آنها درجهت تأمین منافع جامعه تضمین میشود».

در قانون اساسی‌برابری‌زن ومرد ازنظر حقوقی، ازحیث وظایف،حق استراحت و ایجاد شرایط لازم برای عملی ساختن بهترین امکانات زندگی و بالا بردن سطح‌زندگی تصریح‌وتأکید شده است.

پس‌ازتصویب‌قانون کار،حزب ما، حکومت وارگان‌های‌رهبری مؤسسات تولیدی وخدماتی را متوجه این‌مسأله ساخت که‌باتکیه براین قانون گام‌های مؤثرتری درجهت‌بهبود شرایط‌کار بردارند. این‌کار زمینه‌های لازم را برای افزایش تولید و اعتلاء سطح زندگی توده‌های مردم فراهم می‌آورد. درمدتی که ازتصویب قانون کار می‌گذرد، اقدامات فراوانی درجهت بهبود زندگی مردم بعمل آمده است. مهم‌ترین آنها عبارتنداز: بالابردن ایمنی کار، استفاده ازوسایل فنی مدرن بجای روش‌های قدیمی وکهنهٔ تولید، سوادآموزی به کارگران و کارکنان، آموزش تخصص به کارگران و اقدامات دیگر. به موازات‌کوشش در جهت بهبود نسبی‌شرایط کار، اقدامات‌مشخصی نیزدرجهت بهبود زندگی مردم انجام‌گرفته است، مانند تأمین کالاهای مصرفی مردم‌با نازلترین قیمت ممکن، دولت هزینه‌های زیادی را بمنظورتأمین رفاه‌مردم بعهده‌گرفته است. منظورازاین اقدام این‌است‌که کالاهای مصرفی در دسترس همهٔ مردم قرارگیرد. دولت بهداشت رایگان در قلمرو درمان وپیشگیری رابرای عموم تضمین کرده است. اجاره مسکن درکشور ما بسیار پایین است؛ بطوریکه اجاره‌بهای آپارتمان‌های متوسط وبزرگ از ۱۰ تا ۱۵ دلار (حدود ۳ تا ۵ دینار‌یمنی) تجاوزنمی‌کند. پیش از انقلاب اجاره‌بهای یك‌آپارتمان ۲۰۰تا ۳۰۰ دلاربود.

موافقتنامه کویت

س- در مصوبات اولین کنگره از ضرورت استقرار و حفظ یکپارچگی‌یمن‌بامضمون دموکراتیك، ملی‌و مترقی صحبت شده است. نظر شما در مورد موافقت نامه‌ای‌که چندی‌پیش‌بین‌رهبران‌جمهوری دموکراتیك خلق یمن (یمن جنوبی) وجمهوری عربی‌یمن (یمن‌شمالی) درفروردین ماه سال‌جاری امضاء شدچیست؟

ج- تأمین‌شرایط‌صلح‌آمیز ودموکراتیك برای‌حل‌مسأله‌خلق یمن و استقلال و یکپارچگی سیاسی آن براساس قرارداد اتحاد ۱۹۷۲ قاهره و اعلامیهٔ تریپولی در مورد اتحاد مجدد، از هدف‌های مهم حزب ما است. مادرراه تحقق‌این هدف‌ها مبارزه می‌کنیم تا به‌یك یمن یکپارچه‌و آزادباخصلت مترقی، ملی ودموکراتیك دست‌یابیم.

امپریالیسم وارتجاع‌طی ۱۲ سال‌گذشته درراه عمیق‌ترنمودن شکاف واختلاف‌بین دویمن کوشش های فراوانی نمود ودراین راه‌از هیچ‌تلاشی در ایجاد تشنج و برافروختن آتش‌جنك‌بین‌دویمن کوتاهی نکرده است؛ به‌همین منظور موانع‌زیادی درراه‌اتحادو نزدیکی دویمن بوجود می‌آورد. دوجنك ۱۹۷۲و۱۹۷۹ محصول سیاست خرابکارانهٔ امپریالیسم و ارتجاع بوده‌است.

قراردادجداگانه- مقدمهٔ‌جنك

علی‌رغم موانع‌ومشکلاتی که در برابر اتحاد خلق یمن وجود دارد و نیز علی‌رغم توطئه‌های خارجی علیه این اتحاد، سیاست مسالمت‌آمیز حزب مادرراه‌اتحاد دویمن ازپشتیبانی وسیع مردم و به‌ویژه‌نیروهای‌ملی‌ودموکراتیك برخوردار است. «کردهم‌آیی کویت»،یکی‌ازنتایج‌سیاست‌اصولی ما دراین‌مورد بود.درحال حاضر کنترل ونحوهٔ اجرای‌موافقت‌نامهٔ کویت باتوافق‌سرهنك‌علی‌عبداله صالح‌رئیس جمهور یمن شمالی ادامه دارد. کمیسیون بررسی قانون اساسی مأموریت‌یافته است طرح‌قانون اساسی کشور واحد را تهیه کند. این کمیسیون پس از تهیه‌طرح آن‌را به‌مراکز قانونی دوبخش یمن‌خواهد فرستاد.سپس طرح‌مذکور به همه‌پرسی گذاشته می‌شود. کمیسیون‌های‌دیگری‌نیز سرگرم انجام امورمربوط به‌آن هستند.

باایجاد شرایط صلح‌آمیز کارهابخوبی پیش می‌رود. البته این بدان معنا نیست که دیگر هیچ‌خطر وتوطئه‌ای‌اتحادرا‌تهدید نمی‌کند. برای آنکه بتوان راه مسالمت‌آمیز اتحادراتا‌بآخرطی‌نمود، باید درافشای دشمنان آن ازهیچ کوششی دریغ نکرد . باید از تحریکات نیروهای امپریالیستی‌و ارتجاعی‌جلوگیری نمود. درحال حاضراین‌نیروها تمام قدرت‌خود را بکار انداخته‌اند تا ازتحقق اتحادی‌که ازجانب من پیشنهاد شده جلوگیری بعمل آورند.

س- موقعیت کشورهای عربی‌را پس از سرنگونی شاه در ایران و عقد قرارداد باصطلاح صلح مصر واسرائیل چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج- بدون تردید سرنگونی رژیم دیکتاتوری شاه تناسب‌نیرو ها درخاورمیانه بنفع جنبش‌های انقلابی، مترقی‌وضدامپریالیستی تغییرداد. این سرنگونی برای امپریالیسم‌آمریکا، اسرائیل، نیروهای مرتجع عرب وحکومت نژادپرست‌آفریقای جنوبی‌بمعنای ازدست دادن یکی از مهم‌ترین پایگاههایی‌بود‌که برای تهدید و تجاوزبه خلقهای منطقهٔ ما بکار می‌رفت.

مضامین و هدفهای قرارداد جداگانه صلح مصر واسرائیل که با شرکت و زیر نظر امپریالیسم آمریکا بین سادات و رژیم صهیونیستی‌اسرائیل‌بامضاء رسید وباید آن را قرارداد جداگانه تسلیم نامید، خلقهای این‌منطقه‌و صلح را دراین‌بخش‌ازجهان‌مورد تهدید قرارمی‌دهد.

این‌قرارداد برخلاف‌ادعای امضاءکنندگان آن‌نه تنها به‌حفظ صلح‌کمك نمیکند بلکه خطر درگیری‌های جنگی‌را افزایش داده‌است. زیرا صلح تنها زمانی می‌تواند درخاورمیانه مستقرشود که اشغالگران صهیونیست، سرزمین‌های عربی راکاملا تخلیه کنند وحق خلق فلسطین‌را در تعیین‌سرنوشت خود وبرپائی یك دولت مستقل به رهبری جبهه آزادی‌بخش‌فلسطین به رسمیت بشناسند. گرچه موقعیت درمنطقهٔ عربی‌ومناطق هم‌مرزآن خطرناك است، اما پیروزی همیشه از آن نیروهای دمکرات‌وانقلابی‌است. با پیروزی این‌نیروها درایران، افغانستان، اتیوپی‌ونیز با دفع نیروهای چپ‌نمای فرصت‌طلب‌در کشور ما امکان مبارزه علیه نفوذ امپریالیسم‌گسترش بیشتری یافته است وما درآینده شاهد ادامه و دامنه یافتن بازهم بیشترجنبش‌های توده‌ای درکشورهای این منطقه خواهیم بود.

ترجمه انوشه

دگرگونی اجتماعی و سیاسی مصر در دههٔ ۱۹۷۰

(قسمت دوم)

در میان موسسین سازمان سوسیالیستی لیبرال وکلای برجسته، اقتصاددانان، استادان دانشگاه و آموزگاران هوادار دیدگاه لیبرالی و نیز صاحبان صنایع و زمینداران‌بورژواشرکت داشتند . آنها با سیاست «درهای باز» بدان‌سان که اجرا می‌شد مخالف بودند و تاکید می‌کردند که‌انگل‌های اجتماع و قشرفوقانی کارمندان خدمات شهری درحال فربه شدن‌اند.

این‌دوسازمان‌درلفظ‌مبلغ‌سیاست خارجی مبتنی‌بر «روابط متوازن با دو قدرت بزرك و دو بلوك متخاصم» بودند ، اما در عمل از برنامهٔ سادات در نزدیکی با غرب علیه‌اتحادشوروی و دیگر کشورهای‌سوسیالیستی جانبداری می‌کردند . باید توجه داشت که سیاست ضد شوروی و بتدریج به اصل کلیدی سیاست خارجی مصر بدل شد و متقابلا دراوضاع و احوال سیاست داخلی مصراثر گذاشت .

در عین حال نیروهای چپ مصر در تلاش بودند ، ازفرصتی که مقامات حاکمه در اختیارشان گذارده بودند ، استفاده کرده با سازمان دادن مبارزهٔ سیاسی به نیروی ملموس قانونی بدل شوند تا بتوانند حتی در شرایط بغرنج از منافع توده‌های وسیع مردم دفاع نمایند . رهبران سازمان چپ‌گرای مترقی ملی مدعی بودند که سه چهارم اعضایشان را ناصریست‌ها وبقیه را مارکسیست‌ها و دیگرهمراهان تشکیل می‌دهند . این سازمان به حمایت کارگران کارخانه‌های مراکزبزرك‌صنعتی ، روشنفکران مترقی ، جوانان ، دانشجویان ، دهقانان و بورژوازی ملی چشم دوخته بودند و در برنامهٔ خود تاکید می‌کرد که «سوسیالیسم علمی تنها وسیله برای رهایی زحمتکشان‌است». سازمان‌مذکور در ارزیابی اوضاع اقتصادی به اصل «پیروی از برنامه‌ریزی مستقل با تکیه بر بخش دولتی» توجه داشت و با گرایش‌های نواستعماری و سرمایهٔ انگلی مخالفت می‌نمود . در سیاست خارجی خواهان«گسترش درستی با همهٔ‌نیروهای ضد امپریالیست» و «همیاری‌بارژیم‌های میهن‌پرست عرب‌واتحاد شوروی » بود.

ازهمان آغاز پیدا بود که سه سازمان یاد شده از امکانات برابر درداخل‌اتحاد سوسیالیستی عرب برخوردارنیستند . میانه‌روها که تمام منابع مالی و رسانه‌های گروهی اتحاد سوسیالیستی عرب رادر کنترل‌خودداشتند ، تبلیغات زهر آگینی راعلیه چپ‌ها براه انداخته و فشار بر روزنامه‌نگاران مترقی را تشدید کردند . مقامات دولتی بیاری ارگانهای امنیتی با چپ‌ها با خشونت‌رفتار می‌کردند.

اوضاع سیاسی مصر تا برگزاری «انتخابات عمومی» در پائیز ۱۹۷٦ بدین منوال بود. نتیجهٔ انتخابات از پیش آشکار بود . نامزدهای دولتی بیش از ۸۰ درصد کرسی‌ها را به خود اختصاص دادند . در این‌انتخابات سوسیالیست‌های‌لیبرال ۱۵ کرسی، مستقل‌ها چندین کرسی وچپ‌ها دو کرسی بدست آوردند ؛ بعداً دونمایندهٔ‌دیگر به‌چپ‌ها پیوستند.

با وجود این «مجلس خلق» از عنصر جدیدی برخوردار بود و آن وجود گروه پرشمار مستقل‌ها بود که با وجودیکدست‌نبودنشان در حدود یك هفتم کل اعضای مجلس را تشکیل می‌دادند . در این گروه چند تکه افرادی با گرایش‌های‌میهن‌پرستانه‌چپ گرا، راست‌گرایان افراطی ، اعضای متعصب اخوان‌المسلمین و فرصت طلبانی که علنا حاضر به‌همکاری با هر مقامی بودند ، عضویت داشتند . اکثر نمایندگانی که بعداً هستهٔ «وفدنو» را تشکیل دادند ، از میان مستقل‌ها منشعب شدند .

پس از «انتخابات عمومی» اکتبر - نوامبر ۱۹۷٦ اعلام شد که سازمان‌های سیاسی‌ایکه به طور صوری در داخل اتحاد سوسیالیستی عرب درفعالیت‌اند، بصورت احزاب سیاسی مستقل تجدید سازمان می‌یابند .حوادث توفانی ژانویه ۱۹۷۷ این امر را به تعویق انداخت.

بر اثر اصرار عبدالمنعم‌-الکیزونی ، معاون جدید نخست وزیر ، دولت تصمیم گرفت کمك مالی به یکرشته از کالاهای پر مصرف را قطع کند . بدین ترتیب طبقهٔ حاکمهٔ مصر درصدد برآمد که فشارحاصله از «تنظیم اقتصادی» متوجه توده‌های وسیع مردم گردد . در پی این تصمیم بیدرنگ قیمت قند و شکر ، برخی نان‌ها ، گاز، بنزین و تعدادی از اجناس پرمصرف بالا رفت.

در روزهای ۱۹ و ۱۸ ژانویهٔ ۱۹۷۷ میلیون‌هامصری‌در دوازده شهر این کشور به تظاهرات پرداختند و از دولت خواستند که از تصمیم خود عدول کند. در برخوردهای خونین با پلیس‌و سپس با ارتش صدها هزارکشته و زخمی برجای ماند . در جریان این ناآرامی ، اراذل واوباش به غارت فروشگاهها ، کلوبهای شبانه و رستورانها پرداختند.

تنش‌هایی از این قبیل مدتها پیش از وقوع تظاهرات یاد شده در حال تکوین بود . **الطلیعه** در توصیف اوضاعی که به حوادث ژانویه انجامید می - نویسد «قشر انگل مصر که از سیاست «درهای باز» منتفع می- گردد ، ازدیربازبرای‌سلطه‌جویی به گردآوری نیروهای پس‌مانده اجتماعی پرداخته بود . این کار با کوشش در جهت از بین بردن همهٔ دستاوردهای دوران جمال عبدالناصر توأم بود . آنها با سوء استفاده‌از احساسات مذهبی هواداران‌عقاید دموکراتیك و سوسیالیستی یاهر نوجویی را با چوب تکفیر می‌راندند . آنها تبلیغ می‌کردند که دشمن اصلی اتحاد شوروی است نه ایالات متحده. آمریکا دوست مردم است . در پیش گرفتن راه رشد سوسیالیستی به معنای خودکشی است . تنها راه رستگاری‌اینست که‌درهای کشور به روی‌سرمایه‌-گذاری‌های خارجی گشوده شود.»

حوادث ژانویه که حذف کمك‌های مالی دولت محرك آن بود ، نتیجهٔ گسترش منطقی وقایعی بود که در فضای‌اجتماعی مصر شعله‌ور می‌شد . دولت‌تنها با عدول از تصمیم خود توانست نظم را برقرار سازد . محافل حاکمهٔ مصر به موهبت جانبداری ارتش از دولت ، نبودن هیچ راهنمایی برای تودهٔ مردم وفقدان رهبر مخالفی که برای عموم شناخته شده باشد ، توانستند آتش خشم توده‌ها را فرونشانند ودوباره‌آرامش را برقرار نمایند.

در آغاز ، رئیس جمهور فقط به تعویض چند مهره کم اهمیت درکابینه پرداخت.مقامات

بقیه درصفحه ۷

فریدون تنکابنی

گفت و گویی در گذشته و حال

گفتم: «هیچ توجه کرده‌ای که روحیهٔ مردم، شادی و نشاط مردم، ازجمله خودما، در دورهٔ انقلاب، آن‌گونه نیست که انتظار داشتیم؟ درزمان طاغوت، وقتی که گوشه‌ای از دنیا انقلاب میکرد، مبارزه می‌کرد و آزاد می‌شدو پوزهٔ امپریالیسم ـ امریکا وشرکا ـ را به‌خاك می‌مالید، چقدر خوشحال می‌شدیم. یادت می‌آید وقتی که خبر پیروزی ویتنام، کامبوج، لائوس، افغانستان، آنگولا واین اواخر نیکاراگوئه را شنیدیم، چه‌حالی به مادست داد؟ آن‌زمان با حلوا‌حلوا گفتن دهان شیرین میکردیم، نه، بهترست بگویم باشیرینی دیگران دهان شیرین میکردیم، حال که خودشیرینی دردهان‌داریم، چراکام جان‌مان‌چنان که باید شیرین‌نیست؟ حتی در دوران مبارزهٔ پیش‌ازپیروزی انقلاب هم، باآن که غم‌خواهران وبرادران به‌خون خفته را داشتیم، بازهیجان و شادی‌مان بیش‌از امروز بود. آن راه‌پیمائی‌ها، آن‌فریادها، آن همبستگی‌ها ودلبستگی‌ها...»

گفت: «بله، حق‌باتوست. علت‌هم‌کاملا آشکار است. اولا دولتی داریم‌که خود می‌گوید انقلابی نیست‌وبجای اینکه کورهٔ انقلاب‌را داغ‌ترکند، بر آن‌آب سرد می‌ریزد وسعی درخاموش کردنش‌دارد. میگوید انقلاب‌کردیم وتمام شد، آن‌ممه را لولو‌برد، بروید سرکار وزندگی‌تان وکارهارا بما واگذار کنید که‌هرجور خودمان‌دلمان می‌خواهد، ببریم وبدوزیم و هرجور صلاح میدانیم راست‌وریس کنیم.

اگروزیر ناصالح است، بشماچه، اگر دروزارتخانه‌ها، ساواکی‌ها و طاغوتیان سرگرم فعالیتند، فضولی‌اش بشما نیامده.»

گفتم: «میان کلامت شکر(یاگندم!) چرا وزیر کشاورزی که باید مدافع حقوق ومنافع کشاورزان‌باشد، خود ازفئودال‌های گردن کلفت شیراز است؟»

گفت: «نشنیده‌ای که‌خواجهٔ شیراز فرموده»:
«از خلاف‌آمد عادت بطلب‌کام که من
کسب جمعیت از آن‌زلف‌پریشان‌کردم!؟»

گفتم: «می‌فرمودید!»

گفت: «شوراها هم‌که از نظر دولت حرف مفت است وفقط جنبهٔ تزئینی دارد. درزمینهٔ سیاست خارجی‌هم‌که هنوز بامریکا نفت می‌فروشیم وهنوز از امریکا اسلحه ولوازم یدکی می‌خریم وهنوز قراردادهای نظامی باامریکالغو نشده.

ثانیاً، صبح که رادیورا باز می‌کنی باز صدای همان آقای بامدادی زمان طاغوت‌را می‌شنوی‌که دارد با همان زبان وبیان، مردم‌را نصیحت می‌کند که صبح، زودتر ازخواب بیدار شوند وراه بیفتند تادرغرغای ترافیك‌گیر نکنند و اعصاب نازنین‌شان‌ناراحت نشود.

ثالثاً، درزندگی روزانه باچیزهای زیادی سروکار داریم‌که به‌قول‌مردم «حال‌مان را می‌گیرد.» مثلا همین پول، اسکناس‌وسکه. هنوزهم‌که هنوز است، ناچاری روزی صدبار چهرهٔ منحوس آن‌پدر وپسرملعون‌را ببینی. می‌روی‌اداره پست‌تمبر بخری، بازسروکله‌شان پیدا می‌شود.

مسخره‌تر این‌که بعضی وقتها تمبری به‌دست می‌دهند که به‌یادگار «انقلاب شاه‌ومردم» چاپ شده! از شدت خشم می‌خواهی سیگاری دودکنی، آن تاج لعنتی روی سیگار، توی چشمت فرو می‌رود. (بگذریم از اینکه اسم یکی ازوزیران، آقای‌تاج است!)

ترافیك‌هم‌که تقریباً همان ترافیك‌است.طرح‌محافظه‌کارانه‌و غیرانقلابی‌اصلاح آن، فقط‌به‌اندازهٔ قرص‌مسکنی مؤثر بوده.اتومبیل های رنگارنگ طاغوتی، مانندگذشته، نثروار جلو چشم مردم ادا اطوار درمی‌آورند. دولت‌هم لی‌لی به‌لالاشان میگذارد و برای‌شان پارکینك ومینی‌بوس مجانی تدارك‌می‌بیند. تازه‌گویاارث پدرشان راهم طلبکارند ..

دراین‌میان فقطوقتی که‌به‌حوالی دانشگاه‌می‌روی وآن همه بساط‌کتاب، آن‌همه اعلامیه وروزنامه وشعاروپوسترو طرح‌ونقاشی وعکس وتفصیلات‌وآن‌شوروشوق جوان‌ها رامی‌بینی، احساس‌میکنی که‌به‌راستی انقلاب شده. امیدهمه هم‌بیشتر به‌همین‌هاست: جوان، دانشجو. جوان‌دانشجو. این‌ها پیشاهنگان آگاهی وشور و شوق انقلابی‌اند. اگرمستضعفان (کارگران‌وکشاورزان وپیشه‌وران و...) نیروی اصلی انقلابند، این‌هاهمیشه جرقهٔ اول‌رامی‌زنند.»

شنبه‌شب این‌گفت‌وگورا کردیم. ظهریکشنبه دوستم‌تلفن کرد وفریاد‌کشید: «دانشجویان سفارت راگرفتند!»

پرسیدم: «چی؟! کدام‌دانشجویان؟ کدام سفارت؟»

تندوتندگفت: «دانشجویان پیروخط امام، سفارت‌عموسام‌را گرفتند!»

گفتم: «راست می‌گویی!؟»

بازفریادکشید: «دروغم‌چیست؟ بلند شوزود بیااینجاخودت ببین!»

گوشی‌راگذاشت. بی‌درنك خودم‌را به‌آنجا رساندم. دوستم خودرا به‌من رساند وگفت: «بیا! این‌هم آن‌شور وشوق‌انقلابی که‌می خواستی! این‌هم آن‌شادی وخوشحالی که دلت‌برایش لك‌زده بود! دیدی گفتم جوان‌ها بایدکاری کنند!»

گفتم: «اماتدبیر، تدبیر آن‌پیر است وراه، راه امام.»

گفت: «آفرین برتدبیر آن پیر، سلام بر امام.»

گفتم: «به‌گفتهٔ اوانقلاب بزرگتر حالاآغازشده.»

دراین‌هنگام سیل‌خروشان جمعیت ما را با خود برد ودر آن میان پرچم‌امریکا را دیدیم که‌آتش‌گرفت وصدای مردم‌راشنیدیم که می‌خواندند:

این کارترو باید کشت،
چه‌با تفنگ، چه با مشت.

☆

پاتوق‌مان شده‌است جلوسفارت امریکا.

گفتم: «دولت هم‌که استعفا کرده».

گفت: «سیل‌خروشان انقلاب اورا شست وبرد. تصورش را بکن، دریك اتومبیل سریع‌السیر، رهبری که سرنترسی‌دارد، نشسته است ویکی‌ازهمین‌جوانان انقلابی، رانندگی‌را به عهده دارد، یك فولکس قراضهٔ عهد بوق هم به دم آن اتومبیل بسته‌اند. رهبر می‌گوید: برو، وجوان‌گاز را فشارمی‌دهد وبا سرعت چندصد کیلو متر درساعت، حرکت می‌کند، خودت می‌توانی‌تصور کنی که چه به روزفولکس‌قراضه وسرنشینانش‌می‌آید!»

☆

گفتم: «صدور نفت‌هم که‌به‌امریکا قطع شد.»

گفت: «بیخود نبودکه مردم می‌خواندند:
خمینی می‌رزمد،
آمریکا می‌لرزد!،
حالا سرسیاه زمستان، امریکا راستی راستی می‌لرزد!»

دراین هنگام‌کارگرانی‌که به‌مردم چای می‌دادند، یکی یك لیوان چای داغ به‌ما دادند که حسابی چسبید وگرم‌مان کرد!

☆

نکته :

عموسام، این پیرهفت‌خط، هرگزتصور نمی‌کرد جوانانی که فقط یك خط دارند (خط امام)، بتوانند چنین بلایی به‌روزگارش بیاورند .

(۵۸/۸/۲۲)

راه‌حل‌های واقع‌بینانه

بقیه ازصفحه ۱

رژیم‌پیشین ، در ارتباط با تولید کشاورزی وجامعهٔ روستایی ایران ، برخلاف ادعاهای تبلیغاتی‌اش ، نه‌فقط عوارض ناشی ازمناسبات دیرپای «ارباب ـ رعیتی» را از بین‌نبرد ، بلکه عوارض دیگری برآن‌ها افزودکه برخی ازآنها به‌راستی کم‌نظیر است . مثلامهاجرت‌گروه بی‌شماری از روستاییان تهیدست به‌شهرها درهیچ دوره ازتاریخ‌ایران بدابعداین‌زمان سابقه نداشته‌است.البته‌مهاجرت روستاییان به‌شهرهادرجوامعی که‌ازاقتصاد مبتنی‌برتولیدسنتی کشاورزی به‌اقتصاد صنعتی گام‌می‌نهند جنبهٔ عادی وحتی الزامی‌دارد. مهاجرت سیل‌آسای روستاییان به شهرها طی‌ده پانزده‌سال گذشته که مصیبت‌بارترین نابسامانی‌های اجتماعی را در پی‌داشت صرفاً مولود سیاست اقتصادی ـ اجتماعی نظام وابسته به‌امپریالیسم گذشته بود . عوارض و ناگواری‌های این مهاجرت چنان‌وسیع وپردامنه بودکه حتی عده‌ای‌از زعمای رژیم ضدملی آن را کتمان نمی‌کردند ، ولی‌مدعی بودند که‌این مشکلات ناشی ازآن است‌که پس‌از «انقلاب سفید» شاهانه جامعهٔ ماباسرعت بی‌سابقه در جهت «تمدن ـ بزرگ» به‌پیش می‌تازد واین پیشرفت شتابان مشکلاتی را درپی داردکه البته‌باید تحمل‌کرد !!

ناگفته پیداست درشرایطی که‌ملاکان وسرمایه‌داران بزرگ ارضی بابرخورداری از انواع کمك های دولتی و استثمار وحشیانهٔ زحمتکشان روستا ثروت‌های‌نجومی بدست می‌آوردند وموجب ورشکستگی وخانه‌خرابی‌تولیدکنندگان خرده‌پا می‌شدند ، رژیم‌از زحمتکشان روستا که بارسنگین شدیدترین محرومیت‌های اجتماعی را بدوش می‌کشیدند ، می‌طلبیدکه این محرومیت‌هارا تحمل‌کنند ودم برنیاورند.

ویرانی‌های‌وحشتناك‌اقتصاد روستایی تبلیغات‌رسوای رژیم منفورپهلوی را نقش‌برآب می‌کرد ؛ زیرا مملکتی که خود تاچندی‌پیش از صادرکنندگان محصولات کشاورزی بود، هرساله چندین میلیارد دلار گندم، گوشت ، برنج و غیره‌وارد می‌نمود وبدین‌وسیله‌وابستگی به‌سرمایهٔانحصارگر خارجی را توسعه می‌داد وهمپیوندی بااقتصاد متورم‌سرمایه داری امپریالیستی را به‌موازات معاملات «نفت ـ اسلحه» تشدید می‌نمود .

بهم‌ریختگی‌های‌اوضاع‌اقتصادی واجتماعی دردوران شوم‌گذشته واکنش‌های گوناگونی درمیان نیروهای‌اجتماعی ایجاد نمود . ازآن زمان عقاید گوناگونی در زمینهٔ برون رفت ازبن‌بست اقتصادی ـ اجتماعی‌کشورما مطرح می‌شد که اهم‌آنها بشرح‌زیر همچنان بقوت خود باقی است :

عناصرمترقی عوارض فاجعه‌آمیزاوضاع اقتصادی کشورما راناشی ازراه‌رشد سرمایه‌داری درعصر امپریالیسم می‌دانند وتأکید می‌کنندکه این راه رشد ناگزیرراه نفوذ امپریالیسم‌راباز‌می‌گذارد وسدی دربرابررشد آزادومستقل میهن مادرجهت محواستثمارو‌بهره‌کشی است.

عده‌ای معتقدندکه این‌مسایل ومشکلات هیچ ربطی به راه رشد سرمایه‌داری ندارد واصولا بحث دراین زمینه بی‌مورد است. به‌زعم آنها چنانچه راه رشد سرمایه‌داری متناسب باویژگی‌های جامعهٔ روستایی ایران در پیش‌گرفته شود، هیچ مشکلی پیش نمی‌آید.

گروهی‌اعلام‌می‌دارندکه‌سنن‌قدیمی‌درتولیدکشاورزی وحتی پیروی از قواعدی چون «مزارعه» و «مساقات» گره‌گشاست. درواقع آنها «محجوبانه!» خواستار احیای روابط «ارباب ـ رعیتی» هستندوعلل‌مشکلات جامعهٔ‌روستایی ایران را ناشی ازتضعیف روابط یادشده دربرابرگسترش روابط سرمایه‌داری می‌دانند.

برخی‌ها مشکلات‌کشاورزی ایران راصرفاً درحدود مسایل فنی تولید وناملایمات اقلیمی از قبیل‌کمبود آب و بدی نوع‌خاك وبرودت وحرارت زیاد هوامی‌دانند وکاری‌به مناسبات تولیدی وبالمآل به‌نوع مالکیت زمین وآب‌زراعی ندارند. پیداست‌که راه‌حل‌های آنها درهمین حدودمتوقف می‌ماند. دربین این عده‌کسانی دیده می‌شوندکه ازگونه‌ای مدیریت وشکل‌بندی سیاسی درروستا سخن بمیان‌می‌آورند.

دربین‌صاحبنظران مسایل‌کشاورزی وجامعهٔ‌روستایی ایران‌کسانی‌هستند که‌مشکلات‌راصرفاً ناشی‌ازدگرگونی‌هایی می‌دانند که طی سال‌های اخیردرنحوهٔ مدیریت ده وساختار سیاسی آن بوقوع پیوسته است. این‌عده جامعهٔ ده رامستقل ازمناسبات تولیدی وقائم به‌نوعی تشکیلات سنتی میدانند که به‌زعم آنان ازلی‌وابدی است وازآنجا نتیجه می‌گیرند که‌هرچه بسرما آمده‌نتیجهٔ تغییراتی است‌که درساختارسنتی ده وارد‌کرده‌اند.

به‌هرحال... درزمینه‌ای که موضوع بحث‌ماست‌نظرات وعقایدکم نیست. مخصوصاً پس ازسرنگونی رژیم‌ضدملی و ضددموکراتیك که‌مستلزم تغییرهمه‌جانبهٔانقلابی‌درعرصه‌های گوناگون جامعه است، مسأله مهم‌وحیاتی تولیدکشاورزی و مالکیت ارضی دردستورروزقراردارد. به ویژه‌آنکه موج جنبش‌های پراکندهٔ دهقانی علیه ملاکان و سرمایه‌گذاران بزرك ارضی ازدیرباز‌مضمون‌اجتماعی بسیارعمیقی‌پیدا کرده است. شعارهایی نظیر «الزرع‌للزارع...»، «زمین از آن کسی است‌که آن رامی‌کارد»، «دست ملاکان وسرمایه‌گذاران بزرك ارضی راکوتاه‌کنید» وغیره به‌آوای‌خروشنده‌ای‌بدل شده است. چنین شعارهایی نه‌فقط ازارگان‌های احزاب و سازمانها، اعم ازمذهبی وغیرمذهبی، بلکه ازبطن جامعهٔ روستایی، از زحمتکشان جان‌به‌لب رسیدهٔ ایل وده، ازمیان توده‌های محروم روستاها برمی‌خیزد.

دولت موقت انقلاب‌که بامحتوا وهدف‌های ژرف انقلاب سرآشتی نداشت، درزمینهٔ تولیدکشاورزی و مسایل جامعهٔ روستایی ایران پس‌ازهشت ماه نتوانست به الزامات عینی پاسخ مساعد بدهد. وزارت‌کشاورزی دولت موقت انقلاب، علی‌رغم تقاضاهای‌مکررزحمتکشان روستا وتوصیه‌های رهبری انقلاب مبنی‌بررفع ستم ازمستضعفین ایل وده، آب به آسیاب ملاکان و سرمایه‌گذاران بزرك ارضی ریخت وسیاست‌های ضددهقانی رژیم پیشین را تقریباً بدون تغییر ادامه‌داد وبا استفاده ازیك فرصت‌کوتاه، درشرایط گردش به راست،متن «قانون نحوهٔ زمین‌داری و ترتیب واگذاری و احیای اراضی درحکومت جمهوری اسلامی» راتدوین کرد ودرهمان شرایط ازتصویب شورای انقلاب‌گذراند.

اکنون، پس‌ازسقوط دولت‌موقت انقلاب، تجدیدنظر در سیاست‌های آن دولت وازجمله درسیاست‌کشاورزی‌امری پرهیزناپذیراست. امیدواریم‌که این تجدید نظر‌به تغییرات بنیادی بنفع مردم‌ایل‌وده، اعادهٔ حقوق تضییع‌شدهٔ‌زحمتکشان جامعهٔ روستایی، بهبود وضعیت تولیدکنندگان خرده پا، افزایش محصولات‌کشاورزی وبی‌نیازی از واردکردن چنین محصولاتی ازخارج بیانجامد. ما ازتجدیدنظری که این هدف‌هارا تعقیب کند ولامحاله‌به‌اعتلاء ونوسازی کشورخدمت نماید استقبال می کنیم ودرراه پیروزی آن‌بسهم‌خود تلاش می‌ورزیم. به‌همین منظوردربحث‌های آینده سعی‌خواهیم‌کرد علل‌ونوع مشکلات کشاورزی‌رایك‌یك برشمرده وراه‌حل‌های ممکن وتدابیرواقع‌بینانهٔ رفع این مشکل بزرك را درمیان نهیم.

ادامه دارد

محمود درویش
(شاعر فلسطینی)

ازپایداری

درخت زیتون اگر نشانده‌اش را بیاد می‌آورد
روغنش همه سرشك می‌شد.

ای حکمت نیاکان!
کاش می‌شد کزتن خویش برتوزره می‌پوشاندیم
اما دشت باد
به بندگان باد سبزه نمی‌بخشد!
پس‌از چه‌رو به‌سخنوران گوش بسپاریم
اینك که گرسنگی آتش به جانمان افکنده است؟

بامژگان
خار واندهان‌رابرمی‌کنیم... برمی‌کنیم
از چه‌رو ننك وصلیب‌هامان را برشانه‌بریم!
اینك که جهان به پیش‌می‌تازد...
ما همچنان سبزی زیتون می‌مانیم .
وگرداگرد زمین... زره‌اش!!

گل را دوست داریم
اما گندم را دوستتر
بوی گل را دوست داریم
اما خوشه‌ها از آن‌پاکترند

با پاهای تیره
خوشه‌هاتان را ازقلب روزگاران برآرید
پرچین‌ها ازسینه‌ها بسازید
از سینه‌ها... اینان چگونه می‌شکنند؟
آتش، کشتزاران‌گریان را می‌بلعد
وتو همچنان بیداری!
خوشه‌ها را درآغوش گیر
آنچنانکه خنجر را درآغوش‌فشردی!
زمین، کشاورز وآزادگان:
به من‌بگو، اینان چگونه مقهور می‌شوند؟
این اب وابن‌وروح‌القدس
چگونه مقهور می‌شوند؟

ترجمهٔ عدنان‌غریفی

مسعود جنوبی

بایکوت

در باسروصدا بازشد، وگروهبان ساواك، تازه‌واردی را به داخل اتاق هل‌داد؛ نگاهی خشم‌آلود به‌داخل اتاق انداخت، دررا قفل‌کرد ورفت.

تازه‌وارد بلند بود وچارشانه، با چهره‌ای آرام و نگـاهی غریب. سرش‌را زیر انداخته بود، ومانده بود، که‌چه کند.

سلام‌کرد وبچه‌ها باسلام‌هاشان دوره‌اش کردند. دست‌وپایش راگم‌کرده بود. تاآمد باخبرشه، نشسته بود وچشمهای پرسان‌بچه‌ها ازهمه‌طرف، اورا دوره‌کرده بودند، چه‌کار کردی؟ کی گرفتنت؟چی ازت‌گرفتن؟ شکنجه شدی‌یانه؟ واز این دست سئوالهای همیشگی، که هرتازه‌واردی می‌بایست مفصلا وبـارها، بهریك پاسخ میداد. جوابها ساده بود، کاری نکرده‌ام، ده‌روز است کـه دستگیر شده‌ام، ازسنندج فرستاده‌اند اینجا، چیزی نداشته‌ام که ازمن بگیرند، در سنندج شکنجه شده‌ام، ولی اینجا هنوز نـه. تقریباً درحدود همان جوابهائی که هریك ازما، کـه‌تـازه به‌این اتاق آمده بودیم، داده بودیم. کم‌کم همینطورکه بازجوئی پیش می‌رفت‌وساواك باچسباندن اطلاعات متفرقه‌بهم، وازروی حرفهای متناقض‌هم پرونده‌ها، وبزور شکنجه‌وشلاق حرف میکشید، مشخص‌ترمیشد ودست‌هر کسی‌رومیشد. ناصرهم یکی از آنهمه افراد بود.

☆☆☆

صدای چرخاندن‌کلید... و بعد درباز شد. عبدالله را صدا کردند. غلام آماده شد، حوله‌را روی صورتش انداختند وبردند.

دوباره صدای چرخاندن‌کلید، واینبار مرا صدا کردنـد. آماده‌شدم، حوله‌را روی صورتم انداختند وراه افتادیم.

اول دوپله. حیاط زندان اوین. از کنار ساختمان شماره ۱ ردشدیم، بعد دربزرگ زندان بود، ازدر بزرگه‌هم گذشتیم، مستقیم؛ وبعد به‌دست‌چپ پیچیدیم، و پله‌ها را یك یك بـالا رفتیم. صدائی آمرانه‌گفت، «همانجا بایست»، ایستادم صدائی پرسید، «خودشه؟» هرچه سعی‌کردم، روبرویم را ببینم، نتوانستم. صورتـم را بسمت دیوار چرخاندندوهمان صدای آمرانه بازگفت: «همین‌جابه‌ایست» ایستادم. بدوطرفم نگاه‌کردم؛ رفیقی‌را بشدت شکنجه‌کرده بودند، روی‌زمین افتاده بود وبخودش می‌پیچید؛ و اینطرف روی صندلی، کسی نشسته بود. پشتش بمن‌بود، بلند وچارشانه.

ازپشت‌سر کسی‌موهایم‌راگرفت‌وکشید ونعره‌زد، «بنداز نیش اون‌تو» وقتی به‌اتاق‌شکنجه می‌رفتم، نگاهم افتادبه آنکه‌روی‌صندلی نشسته بود، بلندوچارشانه. تازه وارداتاقمان بود.

☆☆☆

ازپله‌ها که بالامی‌آمدی، دست‌چپ، اتاق اول، اتاق‌شکنجه بودکه همیشه دوروبر، گوشه‌وکنار آن، رفقای شکنجه شـده روی زمین افتاده وبخود می‌پیچیدند. بوی خون، صدای ناله، صـدای هواکش، نعره‌های وحشیانه وددمنشانه، صدای یکریزشلاق، اجزاء جدائی‌ناپذیر اتاق‌شکنجه بود.

بازجوها آمدند ، **مصطفوی** بود **حسینی و تهرانی** هـم آمدند.

دست‌ها و پـاهایم را به‌تخت بستند. **تهرانی** نگاهی بمن کرد وگفت، «حسابی بزنش» وچندتا فحش‌رکیك هم پشت‌بندش‌داد ورفت.

باراولم نبودکه شلاق می‌خوردم؛ قبلاهم چندین باربـا پای ورم‌کرده وزخمین، ازهمین اتاق رفته‌بودم.

حسینی باآن‌هیکل‌نتراشیده‌ونخراشیده، باصدای‌دیوما‌نندش، شلاق رادرفضا چرخانید، ویکباره دردازکف پاهایم در تمام بدنـم پیچید. ونعره هواکش‌هم برخاست. شلاق یکریز وبانظمی‌خـاص، درست همان‌جای قبلی‌می‌خورد، ودردراکه ابتدا، به‌یکباره درهمه‌ی بدنم میپیچید، به‌مورموری چندش‌آور درهمه اعضای بدنـم تبدیل کرد، که‌باهرضربهٔ‌شلاق شدت‌می‌گرفت.فریاد من‌درمیان‌همهمه‌وزوزهٔ هواکش گم‌میشد. دیگر دردبشدت‌سابق نبود، حس‌می‌کردم که‌پاهایم مال خودم‌نیست. هرضربهٔ شلاق افکارم راازهم می‌گسست چگـونه می‌توانستیم فکرکنم،این‌که چرا مرامی‌زنند، بدون اینکه‌سئوالی بکنند ویاچیزی بخواهند.

چه درد یکریز وجانگزایی دارد، این‌شلاق، که‌بیهوشی‌هم درکارش نیست. تاشکنجه‌گر خسته نشده، مـی‌زند و تـوهم بایـد دردبکشی...

دراطاق‌شکنجه‌بازشد. تهرانی‌بودوحسین‌زاده بایکنفردیگر، درکنارشان درحالیکه آنها سعی‌می‌کردندصورت‌اورا نبینم‌وارداتاق شدند غول بی‌شاخ ودمی‌که روی سینه‌ی من نشسته بود، ودستمال‌را توی دهان من می‌چسباند، وازمشت وکشیده‌هم‌بی‌نصیب‌نمی‌گذاشت، بلند شد، ومن‌آن میانی را دیدم، بلند وچارشانه،تازه‌وارداتاقمان بود، نتوانستم بهتر‌ببینمش، چونکـه رویم را برگرداندند وبعد چشمهایم را بستند.

تهرانی پرسید، «خودشه» وصدائی جواب داد، «آره»

وباز باتأکید پرسید، «حتماً خودشه» همان صـدا دوباره جواب داد «آره» دست وپایم را ازتخت بازکردند، وهمان غـول بی‌شاخ‌ودم باشلاق به‌پشتم‌کوبید و دادزد، «بدو، راه‌برو». وبدتراز درد شلاق بود، این راه‌رفتن‌باپاهای شلاق خورده. بخاطر‌فلج‌نشدن پاهاست،که شکنجه شده را می‌دوانند، واین خود یك‌شکنجهٔ‌دوباره است بادردی دیوانه‌کننده.

☆☆☆

همان استواری‌که مرا ازاتاق آورده بود،آمد، حـوله را روی صورتم انداخت وما ازهمان راهی‌که‌آمده بودیم، برگشتیم.

توی اتاق همه دمغ بودند وتوی فکر.

عبدالله راهم زده بودند،حسابی.یکـی ازبچه‌ها داشت بـا «آلجزال» کف پاهایش را چرب می‌کرد. من‌هم‌کنار عبدالله افتادم وبچه‌ها پاهایم را چرب‌کردند.

همه‌گیج وویج مانده بودیم، که جریان چیست؟

عبدالله پرسید، «تورو واسه‌چی زدن؟»

ـ نمی‌دونم.

«سئوالی ازت نکردن؟»

ـ نه

«هیچی؟»

ـ هیچی

«عجب!»

پرسیدم، «ازتوچی؟» واون‌هم مثل‌من.

این سئوال وجواب، بیشتر، همه‌مان راگیج‌کرد.

محمدگفت، «ناصر»، «همونی‌که تازه اومده،هنوزبرنگشته»

عبداللهٔ‌گفت، «من اونودیدم. کتك‌هم نخورده بود»

گفتم، «من دیدمش، وقتی منو می‌زدن دیدمش»

عبدالله‌گفت، «من‌هم همینطور. عجب!»

عبدالله‌گفت، «کی همراش بود؟»

گفتم، **تهرانی و حسین‌زاده**

عبدالله گفت، «عجب! من هم باونا دیدمش»

عبدالله گفت، «صداشو هم شنیدی؟»

من‌گفتم، «من درست ندیدم‌که‌اون‌حرف بزنه، ولی دوبـار «آره» گفتن یکی‌رو شنیدم» درگیرودار بحث‌بودیم، که‌کلیدتـوی قفل چرخید وتازه وارد درمیان درنمایان شد، بلند وچـارشانـه. خودش بود.

سلام کرد. همه‌مان گیج بودیم، که‌چه‌کنیم. یکی‌ازبـچه‌ها جواب او را داد، وما از مخمصه نجات پیداکردیم.

همه به او نگاه می‌کردند وبه‌پاهای ورم کرده وزخمین‌ما، واو به سختی تلاش‌می‌کرد که نگاهش را بدزدد. وآنشب چه‌سخت گذشت برهمه‌ما.

☆☆☆

صبح دوباره «عبدالله» رابردند، بعد هم «ناصر» را وسپس چندتای دیگر را. به‌بازجوئی رفتن «عبدالله» یك‌چیز عادی‌بود ، چون هرکسی‌راکه می‌گرفتند، یك‌سر نخی به‌عبدالله وصل میشد، و چون دیگر می‌دانستند،زدنش بیفایده است، اورا می‌بردند وباطرف روبرو می‌کردند، وقتی طرف حرف می‌زد و رابطه‌اش را می‌گفت، او ناچاراً قبول می‌کرد ومی‌آمد. دروضع او دیگر تفاوت‌نمی‌کرد. شاید به این ترتیب فردی را ازکتك خوردن بیشتر وشاید حرف زدن بیشتر بازمی‌داشت.

ولی اینطور بردن «عبدالله» عجیب بود.

چیزیکه همه دنبالش بـودند ، تا بفهمند ؛ رابـطه کتك خوردنهای ما بود باآمدن تازه‌وارد ...

☆☆☆

عبدالله آمد. لنك‌لنگان وبا نگاهی خشم‌آلود.

همه دوروبرش راگرفتند. عبدالله نگاهی به‌همه‌کرد وغرید، «این تازه وارده پلید.» همه سرجاشان خشك شدن، یعنی‌چه؟

عبدالله تعریف کرد بعداز اینکه دوباره‌اورا کتك زدند، وآنوقت کنار یکـــی از اتـاق‌های ساختمان بازجوئی وشکنجه انداختند،او توانست حرفهای‌بازجوها را،که باهم‌صحبت‌میکردند، راجع‌به مأموری از خودشان که به‌ساختمان شماره ۲ فرستاده‌اند، بشنود» .

اکبر گفت، «همین»

عبدالله گفت، «آره، دیگه»

شك توی دل‌همه افتاد.

اینکه هردوی‌ما، اونوبا بازجوها دیده‌بودیم، و عبداله هم آن حرفها راشنیده‌بود، درآن‌محیط خـوف‌آور، همین بهانه‌های ظاهری هم‌کافی‌بود، که‌دردل‌ها شك بیانـدازد. و یـا اصلاهمه را مطمئن‌کند.

تاوقتی که «ناصر» به‌اتاق برگشت، دیگر همه کینه‌اش را بدل‌گرفته بودند.

☆☆☆

«ناصر»که آمد، چهره‌هاهمه‌خشم‌آلود بود. هنوز بـداخل اتاق‌نیامده، نگاه‌های خشم‌آلود محاصره‌اش کردند.رضامی‌خواست اورابزند، وچقدربچه‌ها جان‌کندند تارضا راقانع کردند، که کار درستی‌نیست. امااوبالاخره نیشش را زد. دربسته‌شد، و ما ماندیم‌و «ناصر»، رضاباگفتن «مرگ برجاسوس»، «مرگ برخائن»خشمش رابروز داد.

همه سعی‌می‌کردند، به‌اونگاه نکنند، ولی همهٔ نگـاه‌ها، بی‌اختیاربه‌سوی اوبرمی‌گشت.سلام‌اورا، کسی‌جواب نداد. گوشه‌ای، برای‌خودش نشست، وهمانجاهم خوابید.

بچه‌ها، زیرگوش هم گفتند، «مواظب باشید، جلوش حرف نزنید، بحث‌سیاسی نکنید، باهاش حرف‌نزنید، بهش کاری نداشته باشین، اون‌دیگر بایکوته.»

«ناصر» بایکوت شد. ازصبح‌برای خودش‌می‌نشست، و فکر می‌کرد. گاهی‌قدم می‌زد. بیشتر کنار پنجره می‌ایستاد،وبه درختان بلندودرهم جنگل که‌گرداگرد «اوین» راپوشانده بود، خیره‌میشد. گاهی هم‌بامحسن که خودش باکسی کاری‌نداشت وکسی‌هم‌به‌اوکاری نداشت، تخته‌نرد وشطرنج‌بازی می‌کرد.

☆☆☆

مدتی به‌همین‌نحو گذشت، تا آنجاکه غذای او را جلویش پرت‌می‌کردیم، وحتی‌ازنشستن درکناراواپا داشتیم.

یکروزصبح «عبداله» را، بازبرای بازجوئی بردند. وقتی که‌ازبازجوئی برگشت، خیلی‌پکرو ناراحت‌بود. سرش را پـائین انداخت ویکراست رفت‌گوشهٔ‌اتاق، پتوراکشید روی‌سرش‌وخوابید. به‌سئوالهای هیچکس‌هم جواب‌نداد. همه‌گیج‌وویج مانده بودیم، که جریان چیست؟ وچه شده؟ طاقت نیاوردیم عبداله را بیدار کردیم چه‌شده؟»

عبدالله‌با بغض‌گفت، «اشتباه‌کردیم، اشتباه‌وحشتناکی کردیم، رودست خوردیم، کلاه سرمون‌گذاشتن، خیلی‌بدشد، خیلی...»

ـ «خوب چی‌شده؟ درست توضیح‌بده»

«راجع به «ناصره» »

همه یك‌قدم‌عقب‌نشستند،وبعددوباره آمدند جلووبازجلوتر. .

ـ «چی، «ناصر» چیه؟»

«رفیق خوبیه»

ـ «چی‌داری می‌گی؟!»

عبدالله تعریف‌کردکه اومهدی راکه ازسلول آورده بودند، برای بازجوئی، دیده و راجع به «ناصر» ازش پرسیده، مهدی هم سفارش‌کرده‌که ناصرپسرخوبیه، قابل‌اعتماده.

ـ «ازکجا می‌دونس»

«توی سلول باهم بودن»

ازیکی دیگه ازبچه‌هـا هم، که درست نتونستم بشنـاسمش، پرسیدم، گفت، «آدم‌درستیه» مهدی گفت که‌فکرمی کرده اون‌جاسوسه، بعد معلوم شدکه نه‌تنها جاسوس نیست، بلکه رفیق بسیار خوبی هم هست، وساواك آگاهانه سعی داشته یك‌چنین چهره‌ای از اوبسازد، تازیرفشاراین اتهام، اونوخردکنه وبشکنه، چون‌اونوخیلی شکنجه کردن‌وحرفی نزده‌آدم محکمیه مهدی همچنین‌گفت‌که برای‌مشکوك کردن‌اوبه «ناصر» عیناً همان فیلمی راکـه باما بازی‌کرده بودند، درمورد اونیز، بازی‌کرده‌اند.

همه‌گیج شده بودیم، واقعاًگیج شده بودیم.

هرکی به‌یك‌گوشه خزید، وبفکرفرورفت. عجیب بود، واقعاً عجیب بود. مابخیال خودمان داشتیم،کارخوبی می کردیم.

کم‌کم، همه‌دورهم‌جمع‌شدیم، وجمع‌تصمیم‌گرفت‌که ازرفیق‌مان عذرخواهی ودلجوئی کنیم، وازاوبخواهیم‌که به‌جمع ما بازگردد.

دورتادورهم نشستیم، ومانده بودیم، که چه‌کنیم.

محمد صدا زد، «ناصر!»

کنارپنجره ایستاده بـود، و داشت بیرون رانگاه می‌کرد. برگشت وبا ناباوری نگاه‌کرد.

محمد دوباره صدازد، «ناصر، بیا اینجا»

آرام وناباور گام برمیداشت، آمد جلو، ونشست.

«بله»

عبدالله‌گفت: «ما اشتباه‌کردیم» وافزود، «ما نباید اینکارو می کردیم»

«ناصر» گیج وویج پرسید، «جریان چیه؟»

محمد بی‌پرواگفت، «ما فکرمی‌کردیم، که توجاسوسی»

رنك چهره‌اش دگرگون شد، چشمهایش خیره مانـد روی چهره‌ی «محمد». خشمش آنقدر سوزان بود،که ما همه گرمایش‌را حس‌کردیم. سرش‌را پائین انداخت ومن مشت‌هایش‌را میدیدم،که با همهٔ نیرویش، به زمین‌فشار می‌آورد.

همه ساکت مانده‌بودند،که چه‌کنند، وچه بگویند .

«ناصر» آرام‌گفت، «مهم نیست» صدایش‌خیلی‌آرام بود، و چهره‌اش‌را لبخندی پرمعنا پوشانده بود.

عبداله‌گفت، «یادت می‌یاد، آن روزکه مرا شلاق می‌زدند، تورا آوردند با «تهرانی» و «حسین‌زاده». یکی پرسید، «خودشه» ویکی‌دیگرجواب داد، «آره».

«ناصر» آرام‌گفت، «من‌بودم. ولی‌هیچی‌نگفتم.»

من‌گفتم، «عین‌همین‌وضعیت، برای من‌هم پیش‌آمد»

«ناصر» آرام‌گفت، «می‌دانم، ولی‌هیچی‌نگفتم. آنها مـرا بزورآوردند، خودشان پرسیدند، خودشان هم جواب دادند.»

عبدالله‌گفت، «درست فردای روزی‌که توآمده‌بودی، بـه این اتاق من‌ازتوی صحبت‌های ساواکی‌ها شنیدم، که‌گفتن‌یه مأمور فرستادیم، ساختمان شماره ۲.»، «ناصر» درحالیکه سرش‌را پائین انداخته‌بود، گفت، «مهم‌نیست، ازتون دلخورنیستم. رفتارشما، بخاطر این‌بوده که‌فکرمی کردیدمن‌جاسوسم، وازا ینکه باهام حرف‌نمی‌زدید وبرخوردی نداشتید، ناراحت نیستم، به عکس‌ازاون‌کسی‌که بامن حرف می‌زد، وبرایش‌مهم هم نبود. که من کی‌هستم، بشدت ناراحتم‌و ازوبدم می‌آید. ازیك‌چیزدیگرهم، ناراحت هستم وآن اینکه،چرا شما ازخود من‌حداقل سئوال نکردید،که آن روز، تو آنجا چیکار می‌کردی، ونخواستید به حرفهای من هم‌گوش‌کنید. بقیه چیزهـا اصلا مهم نیست».

همه سراپاگوش‌بودند. بواقع دردناکتر ازاین‌کاری نیست، که انسان رفیق‌خودش‌را بیازارد وعذاب بدهد.

عبداله بلندشد وبا «ناصر» روبوسی کرد، پشت‌سـرش من ، اکبر وسعید و ... بقیهٔ بچه‌ها. وضعیت‌نشاط‌آوری بود. در قلـب زندان‌وشکنجه‌گاه دشمن،وزیرانواع‌واقسام فشارهای جسمی‌وروحی، ما بازهم‌شاد بودیم،وآن‌دم شادتر ازهمیشه. بچه‌ها، گوئی‌بارسنگینی از دوششان برداشته باشند ، درجنب و جوش بودند. بازار بحث سیاسی، تخته نرد وشطرنج، کشتی وکلاس زبانهای‌آذری‌وانگلیسی و...گرم شد، از پی آن‌ورزش دسته‌جمعی.

محمد ازگوشه اتاق، شعارمیداد، شوخی‌میکرد و به بچه‌ها روحیه میبخشید .

بعد شادیمان ازحدقفس بیرون‌زد. سرود خواندیم،ساواکی‌ها هجوم‌آوردند باتهدید وبزن وبکوب. ولی‌مادست بر نداشتیم فقط‌کمی آهسته‌ترخواندیم. آن‌شب همه در بحثهای سیاسی شرکـت داشتند. وبحث «ناصر» و«عبداله» ازهمه‌گرمتربود.

☆☆☆

صبح ساواکیها آمدند، وبترتیب قساوت‌قلب،کنارهم صف کشیدند «حسین‌زاده» دستش‌را بکمرش زد، و بعدازمشتی افاضات ساواك مآبانه سیگاری‌آتش‌زد وگفت، «آروم باشید، مثل بچهٔ‌آدم، اگربخواهید شلوغ‌کنید، می‌کشمتون» ودرحالی‌که یکی بسیگارش می‌زد، افزود، «من بآسانی پك‌زدن بسیگارآدم می‌کشم،وهیچکس وهیچ‌قانونی هم‌نمی‌تونه بگه،چراکشتی، فهمیدید!» کسی‌جواب‌نداد وحتی نگاه‌هم‌نکرد. بعدازچندنعره وعربدهٔ دیگر، همه‌شان‌گورشان

بقیه درصفحه ۷

سیاوش کسرائی

پاسخ

به‌برادری، به‌ایرج

مرا پاسخ نخواهی گفت ، میدانم
نسیم بیهوا تا آبهای بیکران رفته !
مرا پاسخ نخواهی گفت ، میدانم
ولی سردرپی‌ات این زورق رنجور میرانم
و هرچندم جوابی نیست
ترا با نام میخوانم
ترا با نام میخوانم

سمندگردبادی در کویرستان
شتابان میروی ای قامتت در چشم صحراگم
فروکش میکنی در منزلی آنسوی پیداها
نمی‌آئی ، نمی‌پائی ، نمی‌گنجی درین خانه
و شب‌تاریک میافتد ببام ما

مرا چون شهر کهنه مینهی برجا
و خود همچون درای کاروانی دورمیگردی
بهاری ! در گریز از جنگل بی‌برگ
چراغ روشنائی! بی‌خبر از خانهٔ تاریک

•

تو در گهواره میخفتی
میان خواب و بیداری نمیدانم چه میگفتم
نمیدانم به لالائی چه میخواندم

•

چپرها را شکستیم و کنار نهر
در انبوه مه و باران
تمام هیمه‌هامان را الو کردیم

•

نوشتیم و نوشتیم و براین بنوشته‌ها خفتیم
منت انشاء و تو مشق درشتم را
و شب از سایه‌ها بربام ترسیدیم
و شبها در یکی بسترکناربام خوابیدیم

•

جوانی ازکنار هر دومان با عطر و بو میرفت
بما لبخند میزد عشق
و ما سر در پی‌کاری دگر درکوچهٔ باریك پیچیدیم.

•

وطن بود و خطر بود و سحرها بوی خون میداد
به‌بند افتادی ای یك از هزار و میلهٔ‌آهن
بتصویر تو خط راه راه افکند

•

اطاقك پر ز غوغا بود
نشاط بچه‌ها بود و بساط سادهٔ خانه
عروسك با کتاب ودفتر و بستر بیکجا بود
حدیث دست‌تنگی بود و روزی را بخوشنامی درآوردن
ولی چتری ز خشنودی

فراز آشیان کوچك ما بود.

•

نفس واپس نشست و خوشدلی گم شد
قدمها کوچه بن‌بست را طی‌کرد

•

ترا در خاك خواباندم
میان خواب و بیداری
به‌پیری باز این گهواره جنباندم
و تا خوابی به‌آرامی کنی لالائیت خواندم :

لالالا دلیر قصه‌های من
لالالا پلنگ کوههای من
لالالا گل پنهان سنگستان
لالالا گل اندوههای من

لالالا ز کو آوای گرك آمد
لالالا بجنگل ماه پنهان شد
لالا شانه‌بسر از لانه‌اش پر زد
نیامد دیگر و آن لانه ویران شد

لالالا بخواب حالا
شب از مهتاب زد بالا

***

ازین تیغی که پنهان میکند دربال شب، خورشید
بدین تیری که خاموشانه بردل میکشد ، سرما
بسردستان این بستان دهشت‌زا
گل یخ در خطر افتاده از آسوده روئیدن
شکفتن با پر زرین و بوئیدن

چه سرمائی ، که میلرزاندم در خون
قلم در دست من دیگر نویس و واژه دیگرگو
امیدم شعله‌ای ژولیده وکمسو.

برادرهای جاویدانگی فریاد !
بدانیدم اگر بیگاه میرانم
بدلتنگی است آری گرکه‌میخوانم

حدیث دردمندی باکه‌باید گفت؟
به سوسوی چه رؤیائی بروی ساحل ناامن
باید خفت ؟

چه باکش ژرف دریا را
که مرواریدی از او بینوائی برد
گران باشد غمان اما اگر توفنده دریامرد
من‌آن پاروکش بیهوده کارم روی تل‌وتپه‌های تشنهٔ بی‌آب
شتابان، درتهی‌گاهی که‌دریا بوده روزی: زنده‌وبی‌تاب

کجایند آن سبکخیزان دریائی کزین ساحل
برآرندم
بتوفانها سپارندم
به‌آبی‌ها رسانندم ؟

مرا از من ستاندی و غمم دادی
بکف شهنامهٔ بی‌رستم دادی
نمیگریم که بازاری ترا ای رفته باز آرم

من این باران بباغ یادهای خفته میبارم:

بهم بودیم تابودیم
نه من بودیم ما بودیم
کنون یکباله مرغم در هوای این غروب تنگ
نگاه حسرتم را کرده پر پرواز مرغان درازآهنگ
هیاهوی سفر، غوغای رفتن‌ها

شنیدن‌ها و گفتن‌ها
و من تنها و گنگ و گم‌فراز سنگ.

کنارم دره‌ای تا جاودان خالیست
تهی از هرچه و پراز طنین وای وای من
مباداکس بجای من.

بخوبی میشناسم ، آشنا هستم ترا در کاروددرکردار
که خاموشانه می‌آئی
که بی‌گفتار ، آرامانه میخوانی
بروی شعر من خم میکنی قامت
که ناپیدا نوازش میکنی موها ودستانم
و چون عطری بیابانی
عبوربی‌امان داری تو از جانم
و تا آسیمه‌سر ، جویان
بدنبال خیالت میپرم از جا
مرا وامی‌نهی تنها
و پیچ‌پیچ میدود درکاکل گلها...

صداها ، هر صدائی ، یکصدایند ، آن ، صدای تو
صدا ، یك ناله ، یك آوا
صداهای درون خانه یا کوچه
صدای زنگ در، یك گفتگوی خفته، در دالان
صدای شاخه‌های زیرباران مانده درسرما
صدای مرغهای عشق این همسایهٔ تنها.

وزآنشب ، آنشب تاریك
برای من ،همه نام ترا دارند
برادرها و خواهر، مادرم حتی
و حتی دوستان دور یا نزدیك.

صدا سرمیدهم با هرچه‌ام نیروکه‌دراین تن:
بدرهم‌تاخت‌ها هنگامه عشق وخطرها، باز
کسی آیا برادر میشود ؟
ــ من ، من
صدایت از دهان جمع‌می‌آید
که غمگینانه بالا میبرد دیوارهای استوار باوری لغزان

بروی باورم ، این باور مجروح میمانم
و در هرکوبه‌هرسوئی
ترا با نام میخوانم
ترا با نام میخوانم

ترجمهٔ جعفرجهانبخش

ادبیات ویتنام در گذرگاه زمان

«قسمت دوم»

زایش ادبیات مدرن

از جمله وقایعی که برروند تکامل ادبی تاثیر بسزایی بجا گذاشت تجاوز استعماری فرانسه در سال ۱۸۵۸ بود که دوره جدیدی را در تاریخ ملی کشود. دربار و بخشی از طبقات بالا به ورطه تسلیم‌طلبی درغلطیدند و با دشمن بیعت کردند. دیگر طبقات و اقشار اجتماع بویژه دهقانان و قلم‌بدستان میهن‌پرست طی چندین ده‌سال بمقاومت جانانه‌ای روی آورشدند. این مقاومت نقطه کانونی ساخته‌های ادبی اواخر سده نوزدهم گردید. اشکال بیان ادبی ویژگی‌های سنتی خود را نگهداشت و محتوی زیر سیطره امور جاری خصلتی اساسا میهن‌پرستانه بخود گرفت.

اعلامیه‌ها، فراخان مردم به مبارزه خطابه‌های آتشین برسر مزار آنها که در رزم افتخر آفرین کاکل به‌خاك افشانده بودند، داستان‌های نبرد، اشعار تهییجی درستایش از میهن‌پرستی، نوشته‌هایی درطرد و تقبیح خائنین همه و همه عمدتا آثار سیاسی بودند. پس جای شگفتی نیست که بهترین نویسندگان این دوره، همچون فان دین فونگ، نگوین دونگ بیك، فان‌وان‌تری، نگوین تونگ، نگوین‌خوان‌دو و... بشخصه جنبش‌های میهنی را رهبری می‌کردند یا در آن‌ها شرکت فعال داشتند.

بسیاری از این نویسندگان سبك و اندیشه‌هایی چند از ادبیات سنتی و عرفی جامعه را معتبر دانستند، لکن مضامینی که آشکارا از توده‌ها الهام می‌گرفت آرام و پیوسته در آثارشان راه می‌یافت. میهن‌پرستی در پیوند با شاه‌دوستی جای خودرا به میهن‌پرستی مبتنی بر عشق به توده‌ها بخشید. انتقاد از فئودالیسم به نفرت از متجاوزین اجنبی و کینه خشم‌آلود نسبت به‌فقر وفاقه مردم، تبدیل شد. نویسندگان دیگری همچون: نگوین‌تروئنگ‌تو، نگوین بوتراج در عرضحال‌های بلندی خطاب به‌شاه، خواستار اصلاحات مهمی در جهت مدرنیزه کردن اقتصاد و آموزش و پرورش شدند، اما شاه و دربار که در غرقاب محافظه‌کاری غوطه‌ور بودند از پذیرش اندیشه‌های نوین سرباز می‌زدند. باید یادآوری کرد که در این زمان مقاومت ملی جنوب را فراگرفته بود و در آنجا ادبیات میهنی رشد چشم‌گیری داشت.

نیز جادارد از نگوین دینگ چیو، شاعر روشندل (۱۸۸۸ – ۱۸۲۲) که پیش از تجاوزفرانسویان باداستان‌خود، تحت عنوان لولئوان‌تین شهرتی بهم زده بود یاد کنیم. در این داستان بشریت و مفهومی نظیر عدالت مورد تمجید قرار گرفته است. شاعر در اشعار خویش و نیز خطابه‌های شورانگیز در مراسم تدفین شهدای ملی و نوشته‌های‌دیگر، با کلام برانگیزنده نبرد دلاورانه میهن‌پرستان راجاودانه کرده است. اونخستین نویسنده‌ای است که پیداری دورانساز دهقانان – این کانون مبارزه ملی را مورد ستایش قرار داده است.

درپایان سده نوزدهم، چشم‌اندازهای‌مبارزه ملی‌تیره شد. اشغالگران شمار دم‌افزونی‌از یاران نیمه‌راه و بندوبست‌چی‌ها را به‌ورطه خیانت کشاندند. روشنفکران میهن‌پرست قلم خویش را علیه خائنین و مصلحت‌اندیشان سودجو بکار گرفتند. این نوشته‌ها بیانگر احساس تلخی است که‌از تجزیه و لایه‌بندی اندیشمندان عارض شده بود و بگونه‌ای طعن‌آلود و سرزنش‌بار از همرهان سست‌عناصر با خشمی فروخورده یاد می‌کرد. نگوین خوین و تران‌ته‌خونگ را می‌توان در این چهارچوب از نویسندگانی بشمار آورد که نه‌تنها بلحاظ درونمایه هجایی و طنزآلود آثارشان، بلکه نیز بخاطر سبك متلون و جاندار، زبان ملی رافرسنگها به جلوراندندو کارهایشان‌به «کلاسیك»های‌بحق ادبیات‌ویتنام‌تبدیل شده است.

نوشته‌هایی بی‌نام‌ونشان بویژه کارمایه‌شعرهایی ازحادثات تاریخی که در شب‌نشینی‌های محافل مردمی نقل مجلس بوده و خنیاگران آواره در کوی و برزن از آن نغمه‌ها ساخته‌اند هم‌در محتوی و هم‌درسبك‌ازسرشت خلقی بارزی برخوردارند. شاعرانی نیز بودند که در گریز از هیاهو در پی تسلی خاطر خویش بودند و آثارشان گرچه از توش و توانی نشان ندارد با این همه به‌برکت سبك شسته رفته و پاره‌ای‌بدعت‌های چشم‌گیر خالی از لطف و بی‌تاثیر نبوده است.

با استقرار نهادهای استعماری و سلطه همه‌جانبه آن برویتنام در قرن بیستم همراه با شیوه زندگی جدید بویژه درشهرها، اقشار اجتماعی نوخاسته‌ای نیز سربرآوردند. اندیشه‌های سنتی، بویژه کنفوسیوسی بدور افکنده شدند و روشنفکران عهد عتیق از گردونه متحول ادب ویتنام‌خارج شدند. نگاشته‌های زبان هان سهمی ثانوی یافت و الفبای کوك‌نگو، – اقتباس شده از لاتین– در زبان ملی جای شاخص و وزن سنگین‌تری یافت با گسترش فن مدرن چاپ و نظام آموزش نوین این سکو انحصاردار ادبیات‌ویتنام گردید. روزنامه‌ها، مجلات و گاهنامه‌ها و نیز چاپخانه‌ها پدیدار گشتند. در آغاز قرن رهبران جنبش‌های میهنی با الهام از آرمان‌های نو (دموکراسی، جمهوری‌خواهی، ضرورت رشد صنعت) کار ناتمام ادبیات سیاسی سده نوزدهم را از سر گرفتند. باشکل‌گیری‌اقشار شهرنشین، پخش‌روزنامه‌ها و چاپ فراگیر کتابها، قوالب نوخاستهٔ ادبی و استعدادهای نوانگیخته به میدان آمدند. زبان ملی نه تنها از رهگذر واژه‌ها و گویش‌های چینی بلکه نیز با ساخت‌ها و صنایع ادبی فرانسوی غنا پذیرفت. نوآفرینی اجتماعی و سیاسی همچنان گره اصلی بود ولی سانسور بیرحمانه مقامات استعماری اجزه بیان همه اندیشه‌ها را یا چاپ مجاز همه نگاشته‌ها را روا نمی‌داشتند. چنین بود که ادبیات زیرزمینی در بطن اندیشه‌ها مکانی فراخ یافت و نقشی را ایفا نمود که تنها با کشف مجدد همه‌آثار زیرزمینی، پس از برداشتن زنجیر استعمار، امکان ارزیابی گستره عملکرد آن فراهم‌آمد.

نویسندگان و ناشران خواه برای ارضا یا آموزش عامه مردم ترجمه‌های زیادی چه از ادبیات چینی‌و چه اروپایی (نمایشنامه‌ها و نول‌های فرانسوی) منتشر کردند. داستان‌های قدیمی چینی که پیش از این فقط اندکی را برآن دست‌بود، هم‌اکنون به برکت این ترجمه‌ها دراندیشه‌های بیشتری راه می‌یافت.

این ادبیات نوخاسته که‌طلیعه‌اش‌با قرن بیستم همپا بود در دهه بیست با توان چشم‌گیری رشدکرد و پس از ۱۹۳۰ به‌اوج بالندگی خویش دست یافت. در اغاز قرن نوشته‌های فان‌بوی‌چاو (۱۹۴۰ – ۱۸۶۷) که شراره‌های سرکش آن اذهان عموم را گرما می‌بخشید، انتشار یافت. پس از ۱۹۲۰ادبیات‌سیاسی بانام نگوین آی‌كوك (بعدها هوشی‌مین) همراه گردید. وی برای نخستین بار اندیشه‌های مارکسیسم – لنینیسم را به ویتنام آورد. اندیشه‌های‌نوینی که نگوین باخود بهمراه آورد با آن شیوه روان و ساده، طنزآلود و مفید به زبان مردم نزدیکی تام‌داشت و این امر اقبال عمومی را متوجه نوشته‌های او کرد. نویسندگان میهن‌پرست بکرات با قلم‌بدستان خود فروخته از قبیل فام‌کوین به مشاجرات قلمی گاه طوفانزا می‌پرداختند.

تا سال ۱۹۳۰ شعر همچنان به قالب سنتی خود چنگ انداخته بود ولی در این زمان قواعد کهن بدور افکنده شد تقارن‌مصرع‌ها و همنوایی‌مطلق‌بندها نادیده انگاشته‌شد. کوتاهی وبلندی شعر، مطلقا به شنندین تیزتك الها مواگذار گردید، درحالی که قافیه در کل خود حفظ گردید. جامعه‌نوین در پی قالب‌های جدید برای عرضه اندیشه‌ها و احساس‌های نوخاسته. در نهایت نثر غالب گردید. پس از ۱۹۳۰ دیگر همچون پیش با دست‌مایه‌ای از آموزش سنتی وارد کار نمی‌شدند، سبك دیرین رفت تا اشکال نرم‌تر، مفیدتر و رنگارنگ‌تری تولد یابند.

بورژوازی کوچك شهری علیه رژیم استعماری وفئودالی سربه شورش برداشت و بی‌رحمانه سر کوب شد تاروزنه‌های باریکی از این عصیان جلوه‌اش را نگهداشت. صدای اعتراض علیه زنشویی تحمیلی، مطالبه ازادی درعشق ورزی و زندگی فارغ از پابندها و زنجیرهای سنگین و پوسیده الهام‌بخش اشعار و داستان‌ها گردید. پس از ۱۹۳۰ اسمان ادب ویتنام از شعران بسیار جوانی ستاره‌باران شد: ته‌لو، هوی تونگ، خوان‌دیو، لوروئنگ‌لو، هوی‌کان. سبك این نویسندگان آشکارا عطری رمانتیك درخودداشت. همین ارمان‌ها با همین سبك‌ها در نول‌های گروه «تواوك» نیز عیان‌بود. بهر جهت. این رمانتی‌سیسم با رویاهای ازادی و تحول‌طلبی، با واقعیات استعماری سرستیز داشت. و در برابر نهادی این چنینی بورژوازی کوچك نشان‌داد که‌تاچه اندازه ذیمدخل است. در ظرف‌تنها چندسال، رمانتی‌سیسم‌در ظلمت یاس فرو رفت و سپس به‌گونه‌ای عرفان و افسون درون‌گرایانه تن داد.

از ۱۹۳۰ مبارزه اجتماعی سرسخت و همه‌جانبه‌ای زیر رهبری حزب کمونیست گسترش‌یافت. نیروی پیشاهنگ توده‌ها مستقیما در محدوده ادبی و حوزه ایدئولوژیك قد علم کرد و جریان رالیستی جنبش ملی را بنیاد گزارد که به شتاب شکوفا شد. نول‌های نگوئات‌تو، نگوین کونگ‌کوان، داستان‌های کوتاه نام‌کوا، نگوین هونگ و دیگران تصویرگر مرارت‌ها و فلاکت‌های دهقانان از طرفی ومبارزات ایشان از سوی دیگر بود. ستم ماندارن‌ها و بزرگان قوم، مبارزه کارگران و زندگی پاکباختگان شهرنشین درونمایه دیگر این آثاربود، سانسورالبته‌امکان‌نمی‌داد که دامنه‌حملات تاساخت منحوس رژیم استعماری گسترش یابد.

در سال ۱۹۲۸ شعر رزم‌آور و از هرجهت نو با نام توهو (متولد ۱۹۲۰) تولد یافت زمانی که جنك‌دوم‌جهانی آغازشد بسیار بودند شاعران و نویسندگانی که در جبهه مبارزه‌برای استقلال قرار گرفتند. این فرزندان هوشمند خلق از برنامه فرهنگی حزب کمونیست (منتشره بسال ۱۹۴۳) و سیمای دورانساز آن به‌وجد آمدند و نیرویشان صد چندان شد. برنامه مذکور خط‌مشی قاطع، روشن و استواری برای اندیشه وعمل روشنفکران و زحمتکشان تدارك و تعریف کرد. انقلاب اوت ۱۹۴۵ بسیاری از شاعران و نویسندگان صاحب‌نام را درجبهه خود داشت.

نوزایی

پس از کسب استقلال و نزدیك به یك قرن مبارزه، دسترسی هرچه بیشتر توده‌های مردم به فرهنك و استعمال زبان مردمی و ملی در همه سطوح آموزش و پرورش، آغاز جنك آزادیبخش همزمان با تحقق اصلاحات بلندمدت وجامع همه برروی هم رنسانس‌راستین فرهنك ویتنام را خلق‌کردند دشوارهای ناشی از تلخکامی‌های جنگ و نبودن دستمایه مادی جنبش را گرفتار پیچیدگی‌های مضاعفی می‌کرد ولی نمی‌توانست آن را ازحرکت بازدارد. خط‌مشی خوب و حکومت هنرمندان و نویسندگان را تشویق می‌کرد که در زندگی و مبارزه توده‌های مردم شرکت کنند و خود را با واقعیات ملی آشنا و دمساز نمایند. گذشته از تم‌اوران عرصه شعر و ادب که غالبا در جنبش مقاومت سهیم بودند جوانترها هم که بیشتر تباری دهقانی و کارگری داشتند سربرمی‌کشیدند و به خط می‌شدند.

باری، زمان معینی باید طی می‌شد تا اذهان توده‌ها بتمامی، اهمیت تحولات ایدئولوژیك جاری را در خود جای می‌داد وآثار راستین نو را از سینه بیرون می‌ریخت. اشعار، داستان‌های کوتاه، قصه‌های روزنامه‌ها طی نخستین سال مقاومت شکل غالب را در اختیار داشت. سخنانی که ترونشین در سال ۱۹۴۸ بنام حزب، درباره مارکسیسم و مسائل فرهنگی عنوان کرد، اذهان مردم را بطور قطعی معطوف به مسیر انقلاب نمود. نخستین آثاری که از ارزش نسبی برخوردار بودند پس از ۱۹۵۰ پدید آمد.

آزادی کامل شمال در سال ۱۹۵۴ و سپس اولین دستاوردهای سوسیالیسم شرایطی را خلق کرد که تمامی بخش‌های زندگی فرهنگی شکوفا گردید. خوانندگان آثار ادبی به چند میلیون‌رسیدند. هم‌اکنون‌تمامی قوالب‌ادبی روبه رشد تکاملی خویش نهاده و علاوه برآثار ادبی و شعر، نقد هنری و ادبی و مطالعه پیرامون‌تاریخ ادبیات نیز راه خویش را به‌جلو می‌گشاید. اقلیت‌های قومی کوه‌نشین که اکنون صاحب خط و الفبای خاص خود شده‌اند، هم‌گنجینه‌های سنتی ادب خود را که‌تاکنون سینه به سینه محفوظ مانده بود، بچاپ می‌رسانند و هم‌آثار جدید نویسندگان معاصر را می‌خوانند. چنین است که‌ادبیات ویتنام سرشتی کثیرالمله دارد. ترجمه آثار خارجی نیز از هرزمان بیشتر و غنی‌تر شده است.

مداخله ایالات متحده آمریکا که بدنبال خود تقسیم سیاسی و اداری میهن را سبب گردید، وحدت و یگانگی جریان ملی و انقلابی ادبیات‌را ازهم نگسست‌ونمی‌توانست چنین‌کند. آثار ادبی خواه در شمال شکل گیرند یا ازجنوب نغمه سردهند، از چشمه یگانه‌ای سیراب می‌شوند. شرایط بی‌نهایت دشوار حاکم بر جنوب که ناشی از بمباران‌های بی‌وقفه، به توپ‌بستن‌ها، گلوله‌باران‌ها و عملیات نظامی مداوم بود، تنها اندکی امکانات آفرینشگر نویسندگان جنوب را محدود کرد. هم در شمال و هم در جنوب، نبردعلیه مداخله امپریالیسم آمریکا الهام‌بخش غالب آثار ادبی شد. در شمال نیز روشنفکران با مسایل نویدیدی مواجه شدند که از ساختمان سوسیالیسم حادث می‌شد و این امر بویژه در محدوده تعاونی‌های کشاورزی چشم‌گیر بوده است. مطالعات تاریخی، جامعه شناسانه، زبان‌شناسانه و اتنولوژیك Ethnologic با شتاب تکامل می‌یابند. دایرةالمعارف اصطلاحات و مفاهیم علمی و فنی که حدود یکصدهزار واژه را دربرمی‌گیرد بچاپ رسیده و امکان داده تا ادبیات مطلقا نوساخته علمی درزبان ملی جاباز کند.

ادبیات سیاسی بیشتر شامل متن‌های تئوریك، گزارش به‌کنگره‌های گوناگون و اظهارات رهبران جامعه می‌باشد که به‌سبکی مفید و ساده تدوین یافته‌اند. نمودار برجسته‌ظرافت و سادگی را می‌توان در نگاشته‌های پرزیدنت هوشی‌مین که از ارزش ادبی‌والایی برخوردارند، جستجو کرد. شعر نیز ازنزدیك با رویدادهای کبیری که سرنوشت ملت را ازریشه دگرگون می‌سازد پیوند تنگاتنگ یافته است. شاعر برجسته توهو بی‌تردید همچنان نام‌آور چهره شعر ویتنام است. شاعران رمانتیك پیشن، از جمله «خوان‌دیو»، «ته‌هان»، «هوی‌کان»، «شه‌لان‌وین» و «آن‌تو» بشدت دگرگون شده‌اند و گروه جدیدی را تشکیل داده‌اند. که شاعران واستعدادهای نوخسته در جنگ و برخاسته از مکتب دورانساز رژیم نوین رانیزدربر می‌گیرد. اقلیت‌های قومی نیز شاعرانی از آن خود دارند از جمله مشهورترین این دسته می‌توان نگوك‌كوك‌شان، بان‌تای‌دائون، و کام‌بیو را نام برد. در همین چند سال گذشته، نامهایی همچون گیانگ‌نام، تن‌های توبون و له‌آن‌خوان از جنوب انظار همگان را بخود جلب نموده‌اند. تومو نیز در مجرای طنز و همان خطی می‌سراید که‌پیش‌ازاین خیش‌دیو ترسیم کرده بود. هوشی‌مین طی دوره‌محبس‌خود در زندان‌های چیانکای‌چك (۱۹۴۳ – ۱۹۴۲) یادداشت‌های زندان‌را نگاشته بود. این اثر در سال ۱۹۶۰ بچاپ رسید وبسان‌یك واقعه مهم ادبی نقطه عطف دیگری برادب ویتنام تحمیل کرد.

نول، داستان‌های کوتاه، گزارش‌ها ومقالات رنگارنگ در بوستان ادب ویتنام شکوفه کرده‌اند. علاوه بر کهنه‌سربازان ادبیات همچون نگوین کونك‌هوان، نگوین توان، دیگرانی که پیش از ۱۹۴۵ نیز قلمفرسایی می‌کردند: نگوین‌دین‌تی، نام‌کائو و نگوین‌وان‌بونگ هم‌اکنون گوهر هنری خویش را بارورتر کرده‌اند. پس از سال ۱۹۵۴ استعدادهای‌نوینی پدید آمده‌اند: نگوین‌نکوك، نگوین‌خای، بوی‌دوك‌ای، ووتی‌تونگ تونگ، چووان تنها مستوره‌ای بیش نیستند. مشاهدات زنده و خاطرات رزمندگان و راهبران نیز ارزش بسزایی‌دارند. نامه‌هایی که مردم عادی پیرامون زندگی در جنوب و مبارزه علیه آمریکایی‌ها و چاکران بومی‌شان نوشته‌اند به برکت سادگی تکان‌دهنده‌شان بازتاب گسترده‌ای نه‌تنها درکشور که در سراسر جهان یافته‌اند. از آن جمله است داستان‌واپسین روزهای زندگی نگوین وان‌تروی.

همراه با رژیم نوین قالب جدیدی در ادبیات پدیدآمده است: ادبیات کودك. بنگاه نشر کین‌دون درفاصله‌پانزده‌سال هزار تیتر کتاب دراین زمینه بچاپ رسانده‌است. درموردادبیات نوخاسته که از کالبد انقلاب‌ملی و سوسیالیستی تولدیافته‌به ذکر چند نکته اکتفا می‌کنیم:

بقیه درصفحه ۷

گونه‌های تاریخی ناسیونالیسم

بقیه ازصفحه ۱

عنصر ملی به منظور تبدیل‌هیئت منافع طبقاتی بورژوازی وتجلیل آن . و چون بورژوازی به تدریج خصلت مترقی خود را ازدست می‌دهد ، این جنبه اخیر به صورت محتوای عمدهٔناسیونالیسم بورژوایی درمی‌آید.

در کشورهای وابسته که‌در پی رهایی اجتماعی خویش‌اند ، بسیاری ازپدیده‌های ناسونالیستی مولود ویژگی‌های تشکیل ملت‌ها در قلمرو دولت‌های نو استقلال است . بهرحال گرایش های ناسیونالیستی این کشورها در دوران تاریخی‌دیگر و در شرایط دیگری بوجود می‌آیند و بیانگر فروپاشی سیستم مستعمراتی می‌باشند . بنابراین ، چنین اشکالی را نمی‌توان تحت عنوان ناسیونالیسم بورژوایی کلاسیك مشخص کرد ، بلکه باید آنها را در طبقه‌بندی دیگری جا داد.

در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری دو گرایش عمدهٔ سیاسی ـ ایدئولوژیك در زمینهٔ ناسیونالیسم بورژوایی بچشم می‌خورد . یك گرایش مسلط که ناسیونالیسم بورژوازی بزرك است و دیگری ناسیونالیسم خرده بورژوایی.

ناسیونالیسم بورژوازی بزرك

تمام اشکال ناسیونالیسم‌بورژوازی بزرك ویژگی مشخص ومشترکی دارند . این ناسیونالیسم منافع خودخواهانه طبقاتی بورژوازی بزرك را به عنوان منافع تمام ملت وانمود می‌سازد و تضادهای طبقاتی درون ملت را در پس مفاهیم ناسیونالیستی پنهان نگاه می‌دارد . ناسیونالیسم بورژوازی بزرك نه‌تنها در کشور خود بلکه در پهنهٔ سیاست خارجی نیز به توجیه خود می‌پردازد . مفاهیم‌ناسیونالیستی‌سیاست‌خارجی آن از ادعاهای انحصار طلبانه - یعنی انحصار طلبی به نام‌ملت خود - و نیز از ادعای رسالت ویژهٔ خویش در رهبری ملت‌ها و اقوام دیگر مایه می‌گیرد.

اشکال عمده این ناسونالیسم عبارتند از :

۱ ـ **شووینیسم** دولت های بزرك که‌شکل‌ایدئوژیك ویژه‌ای است از سیاست فرمانروایی بر اقوام و گروههای ملی در درون کشور و اقوام وابسته در خارج از کشور.

۲ـ **نژاد پرستی** نوع‌خاصی از ناسیونالیسم است که میان مردم از حیث ویژگی‌های‌زیستی، روان شناسی و مشخصه‌های جسمانی و تفاوت می‌گذارد تا سیاست استعماری و نو استعماری را در داخل و خارج کشورتوجیه کند . نژادپرستی عوامل ملی و نژادی را به صورت مطلق در می‌آورد و از آن‌بنفع اولیگارشی مرتجع استثمارگر استفاده می‌کند.

۳ـ **ناسیونالیسم سوسیالیسم** (فاشیسم) نوع جدیدی ازناسیونالیسم است که‌درقرن بیستم‌پدید آمده و آن‌ناسیونالیسم‌بورژوازی امپریالیست یامتجاوزترین بخش‌های آن است که در پی آن است تا با استعانت از تئوری‌های نژادپرستانه ، تمایلات رهبری طلبانهٔ بورژوازی فرمانروای ملت استیلاگر را محق جلوه‌می‌دهند.

٤ ـ **جهان وطنی** شکل خاصی ازناسیونالیسم بورژوازی حاکم است که درشرایط امپریالیسم تجدید حیات کرده و مضمون نوینی یافته است. جهان وطنی هرچند در ظاهر نقطه مقابل ناسیونالیسم بنظر می رسد ، بورژوازی امپریالیستی کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه داری در رفتار اجتماعی خود ازآن‌برای دستیابی به منافع خودخواهانه‌اش به زیان منافع ملی ملت خودی وملت‌ها و اقوام دیگر سوء استفاده میکند. به‌بهانهٔ جهان وطنی حق ملت‌های دیگر، که هدف‌جاه طلبی های برتری جویانهٔ امپریالیست ها هستند، به تامین منافع ملی‌خویش وحفظ ارزش‌های ملی خود نفی و انکار میشود.

جهان وطنی بورژوازی حاکم نوعی دستاویزاست برای مستور نگاهداشتن وبه لباس دیگر درآوردن منافع ناسیونالیستی خویش .

بنابراین ، جهان وطنی را می توان شکل ویژه ای از ناسیونالیسم بورژوازی فرمانروا و تصور کج‌وکولهٔ گرایش عینی‌آن بسوی بین‌المللی کردن تولید و تقسیم کار درآیینه منافع‌انحصارگرایانه خویش دانست.

جهان وطنی در نقطه مقابل انترناسیونالیسم کارگری و سوسیالیستی وهمبستگی طبقاتی توده‌های زحمتکش قرار دارد. نفی سنت‌ها، فرهنگها و حاکمیت ملی دیگران ازسوی جهان وطنی از منافع ناسیونالیستی بورژوازی بزرك‌کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری الهام می‌گیرد.

صهیونیسم شکل ویژه‌ای از ناسیونالیسم مدرن بورژوائی است که درخدمت‌منافع‌ارتجاع‌انحصارطلب وثروتمندان قوم یهود قرار دارد.

هریك از اشکال یاد شده ناسیونالیسم ، منافع طبقاتی بورژوازی بزرك فرمانروارامنعکس میسازند. لنین در این باره می‌نویسد: «ناسیونالیسم‌بورژوایی و انترناسیونالیسم کارگری دو شعار متخاصم آشتی ناپذیرندکه به دواردوگاه بزرك طبقاتی در دنیای سرمایه‌داری تعلق دارند و دو سیاست (یابهتر بگوئیم، دو جهان بینی) رادر مسئله ملی منعکس میسازند.»

ناسیونالیسم خرده بورژوایی ـ

علیرغم برخی اختلافات ، دو ناسیونالیسم بورژوایی و خرده بورژوایی خاستگاه مشترکی دارند. هردوشان تصویر کج و کوله شده ازلحاظ طبقاتی عنصر ملی در جامعهٔ مبتنی بر مالکیت خصوصی بروسایل‌تولید میباشند. ناسیونالیسم خرده بورژوایی شاخه‌ای ازناسیونالیسم بورژوایی است که موقعیت اجتماعی‌قشرهای متوسط قدیم‌وجدید جامعه ، بویژه دهقانان رامنعکس میسازد. باید درنظر داشت که مفهوم قشرهای متوسط در دوره های گوناگون تاریخی تغییر میبایند. مثلا قشرهای متوسط در دورانی که ملت های بورژوا تازه شکل میگرفتند با قشر های متوسط دوران کنونی کاملاتفاوت دارند. درگذشته قشر های متوسط پیشه‌وران، صنعتگرا ن‌وبازرگانان خرده‌پا و نیز بخشی از افراد تحصیل کرده وآموزش حرفه ای دیده رادربر می‌گرفت. امروزه، درکشورهای‌پیشرفتهٔ‌سرمایه‌داری، قشرهای متوسط صاحبان‌خرده‌پای وسایل وافزار تولید درشهر وده، پیشه‌وران و افزارمندان، خرده بورژوازی‌تجاری،صاحبان‌بنگاههای خدماتی ، بخش وسیعی از بوروکراسی ،کارمندان اداری و استادکارانی راکه بخش غیر ـ کارگری کار مزدوری راتشکیل میدهند، شامل‌میشود. افرادبرخی گروههای اجتماعی که از لحاظ ترکیب ونقش اجتماعی ناپایدارند (بطورکلی مانند دانشجویان و دانش آموزان) بقشرهای متوسط نزدیك‌اند.

قشرهای متوسط‌که در شیوهٔ زندگی، فعالیت و جهان بینی رفتار خرده بورژوایی دارند، به علت موقعیت اجتماعی دوگانهٔ خویش طرز برخورد متضادی را، توام با طیف وسیعی از موضع‌گیری‌های سیاسی وایدئولوژیك، درمورد عنصر ملی ومسئله ملی بنمایش میگذارند.

قشرهای متوسط ، به‌ویژه خرده بورژوازی، ازمفهوم هویت ملی استقبال میکنند و غالبا با حمایت ازمنافع ملی امیدآن دارند که برخصلت ناپایدار ودوگانگی وجوه اجتماعی خویش غلبه‌کنند. با وجود این ، خرده بورژوازی غالبادربرابر هیستری‌ناسیونالیستی تاثیر پذیراست وماده مستعدی برای نشوونمای ناسیونالیسم بورژوازی فرمانروا است.

این تردید وعدم قاطعیت از دوگانگی روانشناسی خرده بورژوازی منشاء می گیرد که خصلت‌مالکیت‌جهان‌بینی‌طبقاتی‌اش رامحدود ساخته اورابه‌خودخواهی ملی وانحصارگرایی سوق‌میدهد. درحقیقت خرده بورژوازی‌ازبرخی جهات‌بنحومشخص‌تری‌ناسیونالیست است تابورژوازی حاکم‌که تحت تاثیر روندهای هم پیوندی در اقتصاد دوسیاست میباشد.بویژه خرده بورژوازی دریافت محدودی از میهن پرستی دارد که با ناسیونالیسم پهلو می‌زند.

آمادگی خرده بورژوازی در آلمان پیش ازجنك برای‌پذیرفتن ناسیونال شووینیسم (فاشیسم) ، بصورت‌یك سیستم حکومت صنفی که نام «نظم‌نوین» برآن نهاده بودند، مثال نمونه‌واری ازگرایش خرده بورژوازی به هیستری ناسیونالیستی است. وشگفت آن که‌فاشیسم درعمل نماینده منافع خرده بورژوازی نبوده بلکه بیانگر منافع عناصرتجاوز پیشه بورژوازی بزرك امپریالیستی بوده است. درسایرکشورهای اروپائی چون ایتالیا، پرتغا لواسپانیا، ودر کشورهای آمریکای لاتین نیز وضع چنین است.

خرده بورژوازی برای حفظ و گاه نیز بهبود موقعیت اجتماعی خویش به‌کرات از دیکتاتورهای سیاسی، حکومت های زور و شخصیتهای نیرومندکه‌وجودشان رابرای تحکیم ملت و دفاع از منافع ملی ضروری میداند دفاع کرده است.

چنین است دلایل وانگیزه‌هایی که درپس گرایشهای‌ناسیونالیستی دست‌راستی‌درمیان خرده‌بورژوازی است، آن هم درزمانی که ترس از پرولتاریزه شدن به انواع «چپ‌گرایی» های افراطی امکان بروز ورشد میدهد. این‌امر علت وجود طیف بسیار وسیع اشکال ناسیونالیسم خرده بورژوائی را - از «چپ» افراطی تا راست افراطی- بیان میدارد.

تااینجا مابطور عمده از اشکال دست راستی ناسیونالیسم خرده بورژوایی که به ناسیونالیسم بورژوائی فرمانروا شبیه است سخن گفتیم. ولی باید بیادداشت که محتوای عینی اجتماعی عنصر دموکراتیك در برخی اشکال ناسیونالیسم‌خرده بورژوایی‌میتواند متفاوت باشد. و این بستگی به موقعیت تاریخی دارد. هنگامی که ملت‌های بورژوا تازه در مرحله تشکیل بودند ، محتوای عنصر دموکراتیك درناسیونالیسم خرده بورژوایی جنبهٔ ضد فئودالی داشت. درشرایط کنونی، این محتوا می‌تواند ضد امپریالیست یاضد انحصارات مالی وصنعتی وبازرگانی باشد.

۱ـ برخی دانشمندان دربحثی که دربارهٔ خواص ملت در مجلهٔ «مسائل تاریخ»درگرفت ،اصطلاح «ملت بورژوا» را رد کردند . کاملا درست است که در دوران تاریخی حاضر ملت‌ها در جامعهٔ بورژوایی دچار تغییر کیفی شده‌اند و بورژوازی دیگر مدافع ملی و تحکیم آن نیست. از این هم جالب‌تر تغییراتی است که در روند تحکیم ملیت‌ها و ملت‌ها در مستعمره ها و کشور های وابسته‌ای که تازه به استقلال رسیده‌اند ، بویژه آنها که راه رشد غیر سرمایه‌داری را در پیش گرفته‌اند ، دیده می‌شود. چنان که می‌توان دید ، روندهای تاریخی‌اخیر با اصطلاح«ملت‌های بورژوا» یا «ملت‌های جامعهٔ سرمایه‌داری» جور در نمی‌آید . در اینجا ما به بررسی این اصطلاحات نمی‌پردازیم ، زیرا از بحث‌ما خارج است ، ولی‌اصطلاح «ملت بورژوا» را در معنای‌منطقی آن به‌کار خواهیم برد ، وآن عبارت است از بالاترین مرحلهٔ یك همبودگی اجتماعی ـقومی‌در دنیای غیرسوسیالیستی.

دگرگونی اجتماعی و ...

بقیه ازصفحه ۲

حاکمه که‌پس‌از ترس ناگهانی بخود آمده بودند ، به حمله متقابل پرداختند . یك رشته اقدامات کثیف و فضاحت‌بار ضد کمونیستی در رسانه‌های گروهی آغاز شد . اراجیف وداستانهای گوناگونی دربارهٔ « توطئه کمونیستی» ، «طرح به آتش کشیدن قاهره» و «اقدام برای کودتا» بافته شد و اعلام‌گردید که در این حوادث «دست‌مسکو» درکار است.بااین که‌هیچ مدرکی برای اثبات دخالت نیروهای‌مترقی در اعمال خرابکارانه وجود نداشت ، دولت دست به توقیف ۹۰۰ نفر زد و پس از ماهها توقیف اکثر آنها بعلت واهی بودن اتهامات از جانب دادگاهها آزاد شدند.

پس از حوادث ژانویه ، الطلیعه ، ماهنامهٔ تئوریك جناح چپ تعطیل شد . در ماه مه ، هفته‌نامه «روزالیوسف» بعلت انتشار مقالاتی مخالف با تمایلات دولت که‌بیش‌ازحد سرخ تشخیص داده شده بود ، دستخوش تغییراتی گردید . روزنامه‌های مستقل دانشجویی توقیف‌شدند. مطبوعات مصر رنگ یکنواختی بخود گرفت.

در فوریه قانون جدیدی برای سازماندهی اعتصابات وتظاهرات به آن تصویب شد و به مرحلهٔ اجرا درآمد که در آن مجازت حبس ابدیا اعمال‌شاقه پیش‌بینی شده است.

در عین حال به سیاست ایجاد سیستم چند حزبی ادامه داده‌شد. در ژوئن ۱۹۷۷ ، «مجلس‌خلق» لایحه‌ای تصویب نمود که طبق آن در صورتی می‌توان دست به تاسیس حزبی زد که حداقل ۲۰ نمایندهٔ مجلس جزء مؤسسین آن باشند . این محدودیت برای تمام دورهٔ کنونی «مجلس خلق» معتبر است .

تشکیل‌احزاب‌جدیدمی‌بایست زیر نظر کمیتهٔ مرکزی اتحاد سوسیالیستی عرب انجام گیرد. کمیتهٔ مرکزی باقیمانده متشکل از ۳٦۰ نمایندهٔ مجلس و ۱۲۰ تن از نمایندگان سازمان‌های عمومی و مترقی‌اند . علی‌رغم اعتراضات مخالفان میانه‌روها هم تشکیل احزاب جدید وهم‌احزاب موجود را زیر کنترل خود دارند.

بنابراین اگر مطالب گفته شده را جمع‌بندی کنیم می‌بینیم که تا تابستان۱۹۷۷روند تخریب سیستم سیاسی ناصر نه تنها در عمل ، بلکه از نظر حقوقی نیز بانجام رسید . البته هیچ سیستم‌جدیدی‌جای آن رانگرفت. احزاب سیاسی در تصمیم‌گیری‌های دولت تاثیر چندانی ندارند. رئیس جمهورباکنترل سازمان‌های امنیتی، مجلس‌مقننه و رسانه‌های گروهی ازفعال‌مایشایی‌نامحدودی برخوردار است . ارتش تکیه‌گاه اصلی رژیم بشمار می‌رود . با وجود این ، افسران از صحنه سیاسی رانده شده‌اند و جای آنهارا در سلسله مراتب حاکمه نودولتان و بوروکرات‌های بلند پایه اشغال کرده‌اند .

مقامات حاکمهٔ مصر بعلت نداشتن یك حزب سیاسی متکی بر توده‌ها احساس عدم امنیت می کنند .حزب بوروکرات‌میانه‌رو که از «بالا» ایجاد شده قادر به اجرای چنین نقشی نیست . در این گیر ودار «حزب وفد»دوباره به ریاست فردی که ربع قرن هیچ سهمی در امور سیاسی‌مصر نداشت ، سر برآورد. این فرد فواد سیرق‌الدین است که زمانی دبیرکل «حزب وفد»پیشین بود.

خطوط سیاسی مصر اعم‌از میانه ، راست و چپ می‌توانند در برنامهٔ سیاسی «وفدنو»موادی را بیابند که بامنافع آنهامطابقت نماید . اگر چه «وفدنو» ظاهرا برنامه‌ای ارائه نداده است که بطور اساسی با پلاتفرم دولت مصر متفاوت باشد ، تنها یك رویارویی نزدیك می‌تواند پرده از تمایلات واقعی آن برگیرد . فعال شدن این حزب خودنشانهٔ وجود شکاف جدی در درون طبقهٔ حاکمهٔ جدید است.

در پایان دههٔ ۷۰ تضادهای اجتماعی در مصر به اوج خود می‌رسد . اضطراب و عدم‌ثبات در مصر فرمانرواست . طبقهٔ حاکمهٔ جدید که سیاستش‌علیه منافع ملی است ثابت نمود که نمی‌تواندپاسخگوی مسایل‌اساسی مصر باشد .این رژیم قادرنیست قلمروهای‌اشغالی توسط اسرائیل را آزاد سازد و اقتصاد ملی را تثبیت و تحکیم نماید و سطح زندگی مردم را اعتلاء دهد . میراث ناصر آشکارا ویران‌شده است . کوشش‌هایی‌بعمل می‌آید که با آفریدن سیستمی منافع طبقهٔ‌حاکمه مصردربلندمدت‌تضمین و تامین گردد . اگر چه دستگاه سادات ناصریسم را از میان برداشت ، در پی‌ریزی چنین سیستمی با شکست مواجه‌شده است . عدم ثبات و عدم اطمینان که از مشخصه‌های‌اوضاع‌اجتماعی و سیاسی مصر در دوران کنونی است ، از طغیان‌ها و ناآرامی‌های سیاسی در آیندهٔ نزدیك خبر می‌دهند.

بایکوت

بقیه ازصفحه ٤

راگم کردند ورفتند. کمی بعد «حسینی» آمد، باهیکل‌دیوما نندش، و چهره‌اش که هر آن باپرش عصبی لبهایش بطرزوحشتناك‌ودلهره‌آوری متشنج میشد، وبعد ازفحاشی وزدن مشت‌ولگد و کشیده به دم‌دستیها گورش‌راگم‌کرد ورفت. آنوقت گروهبانهای ساواك، دسته دسته، همه‌مان‌را بردند وحسینی‌شلاق‌زد- مشت‌ولگد زدند و بافانوسقه به کمرمان‌کوبیدند وبلاهای دیگر سرمان آوردندوبرمان‌گرداندند. همه‌زخمین‌وشل‌وپل، هرکس گوشه‌ای افتاد ومشغول چرب کردن‌پای دیگری‌شد.

☆☆☆

خیال می کردند، که‌تمام شد. اما محمد شروع کرد‌بخواندن، بعد عبداله وبعد هم بقیه وچه‌صفائی داشت‌خواندن سرود، باپاهایی ورم کرده از شلاق

مهر ۵۸

ادبیات ویتنام

بقیه ازصفحه ٦

ـ شکوفایی ادبیات این دوران بی‌سابقه است و این‌حکم هم درمورد فراوانی آثار و هم تنوع اشکال اعتباردارد.

ـ این ادبیات که از جنبش انقلابی مایه و توان می گیرد ناگزیر از مبارزه علیه جریان‌های قهقرائی گوناگونی بوده است.

ـ ادبیات تازه پا که در شرایط بسیار دشواری‌موجودیت یافته و همچنان بسیار جوانسال‌است ، هنوز نتوانسته آثار واقعا برجسته‌ای بیافریند. تردیدی نیست زمان بیشتری باید به انتظار نشست تا اهل قلم بتمامی از جهش‌های کبیر میهن و دستاوردهای معجزه‌گون جامعه‌خویش‌باتمام وجود آگاهی‌یابند و این هوای جان‌پرور سرزمین خون وآتش با همه شرایط مساعد خود درجان‌آنان‌نشیند . آن روز دور نیست . هم‌اکنون رایحه دماغ‌پرور گلزار ادب ویتنام مشام همهٔ آزادمردان و آزادزنان جهان را نوازش می‌دهد.

محمد علی مهمید

یاد شهیدان آذربایجان که متعلق به همه ایران هستند

بهارسال ۱۳۲۵، درسراسر آذربایجان، خاصه درتبریز بسیاردل‌انگیز بود.

نخستین صبحگاهی از زندگی من بود که تبریزرا شاد و سرودخوان می‌دیدم، به آهنك مارش «مادر وطنم هستی ای وطن پرافتخار—جاودانه زی ای آذربایجان» برق‌آسا به بالکن مشرف به خیابان اصلی شهرپریدم. دهقانان چارق‌پوش و تفنگ‌بدوش و کارگران شهری صف‌طویل ومنضبطی تشکیل داده بودند وبا مارش نظامی وسرود وطنی خود موجی ازغرور و افتخار درشهر برمی‌انگیختند.

تبریز، همهٔ تبریز، پیروجوان، مردوزن، درآن‌سال ترانه‌ای می‌خواندند، که وصف حالی بوددقیق وگویا. آذربایجان شکوفه‌باران شده بود، از شکوفه‌های بهاری و شکوفه‌های حماسی خلقی. همه یکدل ویکزبان می‌خواندند:

در باغچه‌ها گل‌ها شکفته‌اند بهار باز آمده است
بهرسوی می‌نگری به‌گوش آوازی خوش می‌رسد.
براستی ازهمه سوی آوازی خوش بگوش می‌رسید.

آذربایجان بابك، آذربایجان ستارخان، آذربایجان شیخ محمدخیابانی یك‌باردیگر دربرابرسلطهٔ بیداد و نامردمی بپای خاسته‌بود تا آزادی خودوسراسر ایران را بازستاند؛ آذربایجان در برابر فمال‌مایشائی و فرمانروایی بیدادگرانهٔ دودمان سفاك پهلوی‌وارباپان ماوراءبحارش‌قیام کرده‌بود، بدان‌گونه که‌درگذشته نیز کرده بود.

آذربایجان بارهادرگذرگاه رویدادها، ایلغارهاوتهاجمهای فاجعه‌گونه قرارگرفته وبه‌ویرانی کشانده شده است. اگر یك روز «فلك»— چنانکه قطران تبریزی، این‌نخستین شاعرمسئول‌ومردم دوست آذربایجانی درآغازسدهٔ پنجم‌هجری تعبیر می‌کند «فلك به نعمت این‌شهربرگماشت زوال»— قصدتخریب شهرونعمات آن‌می‌کند وتبریز راکه‌به گفتهٔ‌شاعر «شهری‌در آفاق‌خوشتر از آن‌نبوده‌است»، بدان‌سان به‌زوال و انهدام میکشاند که او درقصیدهٔ شکوائیه‌اش بدینسان توصیف‌میکند:

فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز
رمال گشت جبال وجبال گشت رمال
دریده‌گشت زمین وخمیده‌گشت نبات
دمنده‌گشت بحار و رونده گشت جبال
کسی که‌رسته‌شد ازمویه گشته‌بودچوموی
کسی که خسته شدازناله گشته‌بود چونال

در خلال دهها هزار روز دیگر— که هرلحظهٔ غم ورنج آفرینش سالی‌می‌نماید— خاندان جنایت‌پیشه، غارتگر وفسادگستر پهلوی، سراسر آذربایجان را به‌چنان ویرانیهای مادی ومعنوی می‌کشاندکه برای زدودن و ترمیم آثار فلاکتبار آن سالیانی‌دراز باید وهمت وکوشش مجدانه ومستمرنسلهایی!

رضاخان به‌جانوری چندهزارپا می‌مانست که مدام وسیلهٔ آنها بتقویت موضع‌وموقع خود، که ملازم با تخریب اقتصادی، جسمی، روحی، اخلاقی و فرهنگی جامعه بود، می‌کوشید و تلاش می‌کرد.

یکی از ویرانگرترین پاهای این جانور در آذربایجان انجمن باصطلاح پرورش افکاربود. کاراین«انجمن» اعمال انواع تضییقات وفشارها درجهت دگرگونسازی فرهنك، قومیت وخلق و خوی مردم آذربایجان بود. سیاست تحمیل و«زورچپان» کردن ارادهٔ فرمانروایان‌کور وتهی‌مغز، درزمینه فرهنك وزبان وروحیات خاص مردم آذربایجان بدست ماموران رنگارنك چاپلوس و ثناخوان، ودر رأس آنها رضازاده شفق، کاررا بجائی رساند که کودکان تهیدست آذربایجانی، درمدرسه، مدام درمعرض این‌تهدید، لرزان وهراسان‌بودند که مبادا بجای کلمهٔ «نان»، «چورك» یابجای «آب»، «سو» برزبان آورندوبعلت نبودپول‌برای‌پرداخت جریمهٔ نقدی، چوب‌خیس‌خوردهٔ مأموران ناآگاه «پرورش‌افکار» که بغلط آموزگار نامیده می‌شدند، بردستهای کوچك و ناتوان آن‌ها خرد وریز شود.

تحقیرمردم آذربایجان، وسیلهٔ حتی مأموران «عالی‌رتبه» غیرمسئول ونادان اعزامی‌ازمرکز، امری رایج، و نمایانگرنوعی تفنن‌وتشخص و «برتری‌نمایی» بود! چنانکه مستوفی، استاندار آذربایجان یك روز، «روزسرشماری» را «روزخر شماری» نامید، وروزدیگر درپاسخ کسانی که می‌گفتند: «گندم ارسالی ازمرکز را نه‌تنها مردم بلکه اسبهای آذربایجان نیز نمی‌خورند» گفت: «می‌دهیم خرهای آذربایجان بخورند»!

البته منکراین‌واقعیت نمی‌توان شدکه ستم وتحقیر وغارت رضاخانی وچاکران قلدر وتهی‌مغز گوش به فرمان وی، عام و ایرانشمول بود! لکن‌ستم رضاخان وعمال وی درآذربایجان رنگ وخصوصیتی‌دیگرداشت وسخت نفرت‌انگیز بود.

جنك‌جهانی دوم هرقدربه پایان خود نزدیك می‌شد نسیم و مژده آزادی ورهایی‌را بگونه‌ای مشخص‌تر ومحسوس‌تر به‌مشام‌جان خلقهای دربندمانده واسیر می‌رساند. این‌نسیم می‌بایست برخاك استبداد واستعمارزده مانیز بگذرد و بوزد، و وزید. تاریخ بار دیگر رسالت‌رهایی ازاستبداد واستعماررابه‌مردم آذربایجان‌سپرد. جنبش آذربایجان، واکنش منطقی‌وجبری مردم ستمدیده واستعمار زدهٔ مادربرابر استبداد وغارتگری داخلی وابسته‌به‌استعمار بین‌المللی بود، وبهمین‌علت بنا به‌تجارت عینی وبشهادت مقالات وکتاب هایی‌که ازآن هنگام‌تاکنون نوشته شده است— از جمله کتاب «دیپلمات»، اثرجیمس آلدریج نویسندهٔ انگلیسی استرالیائی‌تبار— به‌فرمان‌امپریالیستهاوبدست چاکران به‌اصطلاح ایرانی آنهادریك کشتاربیست‌هزارنفری سرکوب‌شد. آذربایجان‌بدینسان، خزان‌برگ ریزانی بخوددید که‌درتاریخ‌جنبش خلقها نظیرآن کم‌دیده‌شده‌است.

جنبش آذربایجان یکی‌از مراحل روندوتداوم جنبش‌خلقی ضداستبدادی وضداستعماری درایران بوده است که اینك به‌مرحلهٔ امروزین آن، یعنی‌جنبش‌ملی ودموکراتیك خلقهای‌ایران‌به‌رهبری امام‌خمینی انجامیده است.

شهدای جنبش آذربایجان، که درآن، گنشته ازگردان حماسه‌آفرین آذربایجان، شمار قهرمانان کرد وفارس اندك‌نیست، به‌همه خلقهای ایران تعلق دارند.

جاودانه‌گرامی‌باد یاد شهیدان افتخارآفرین جنبش آذربایجان، — سریرها، فریدون ابراهیمی‌ها، مرتضوی‌ها، قاضی اسدالهی‌ها، صبحی‌ها، قاضی‌محمدها و...!

گرامی‌باد خاطرهٔ شهید جاودانه‌زی، قلی‌صبحی که پس از پاره‌شدن طناب‌دار وپیش از حلق‌آویز شدن مجدد (درمراغه)، بی‌واهمه‌ازمرك‌ودرکمال متانت، سرنوشت محتوم وجبری دشمن‌جبار وجنایتکار را به‌لحنی استهزاءآمیز افشاءکرد وگفت:

«بساطتان نیز چون طنابتان پوسیده است ودیریازود ازهم خواهدگسیخت»، و دیدیم‌که چگونه ازهم‌گسیخت.

نامهٔ سرگشاده

بقیه ازصفحه ۱

جزاین نبودکه درجو برانگیختهٔ سیاسی کنونی، باتوجه به تحریك و توطئه دشمنان انقلاب وباتوجه بحوادث‌اسفبار کردستان‌وخوزستان و درگیری خونین وعبث انزلی، بهتراست وبه‌صلاح است‌که برگزاری شبهای کانون نویسندگان بموقع مناسب‌دیگری موکول گردد.

اکنون باید پرسید، چه شدکه‌آقایان، پس ازآنهمه پافشاری‌و تجهیز نیرو وتبلیغ مطبوعاتی برای برگزاری هرچه باداباداین شب‌ها، وباوجود برخورداری ازپشتیبانی وتایید سودجویانهٔ گروه های معین سیاسی— که دست برقضا همه‌شان به‌نوعی درخلاف مسیر انقلاب اسلامی ایران ورهبری امام خمینی گام‌برمیدارند وتازه‌ترین گواه براین معنی موضع‌گیری‌شان دربرابر رفراندم قانون اساسی است، — یکباره به موضعی نقل مکان فرمودند که مارا درست به‌سبب توصیهٔ واقع‌بینانه برای اختیار چنان موضعی درمعرض انواع تهمت‌هاوناسزاها قراردادند وتاحد تعلیق عضویت مادرکانون نویسندگان پیش رفتند؟ آیانه‌ای‌ن‌است‌که آقایان، باهمهٔ سرسختی وعنادخود، ناگزیرپی‌بردند که کار شدنی نیست ودرفضای انقلابی ایران، درگرماگرم پیکار با دشمنان‌انقلاب، نمی‌توان زیرعنوان«آزادی» میکروفون کانون‌نویسندگان ایران رادراختیار کسانی گذاشت‌که باانقلاب به‌بهانهٔ شکل‌اسلامی‌اش، همگام نیستند. محیط نمی‌پذیرد. تودهٔ مردم نمی‌پذیرند.

البته، درك این نکته ازسوی آقایان، هرچند باتاخیر ومی‌توان گفت به ناخواه، مایهٔ خوشوقتی است. کانون نویسندگان ایران، درست درلبهٔ پرتگاه فتنه، خودرا واپس کشید. روشن‌بینی وپایداری ما پاداش خوبی یافت. ودرنظرما، حفظ موجودیت کانون وپاس سنت مبارزهٔ چندین ساله‌اش درکنار مردم ایران، به‌همهٔ تهمت‌ها، ناسزاها و تعلیق‌ها می‌ارزد. بااین همه، بازباید ازآقایان هیئت دبیران کانون پرسید، حال‌که شما خواه‌ناخواه به موضعی رانده شدیدکه ماازآغاز بدان راهنمایی‌تان می‌کردیم، چرااین اندازه صداقت وشهامت درشما نیست‌که به اشتباه خود معترف گردید وازتصمیم ناروایی‌که سابقهٔ بسیار زیانبخشی درکانون بجا می‌گذارد، آن‌هم درمورد کسانی‌که خوداز پایه‌گذاران کانون‌اند وسالها باتحمل محرومیت‌ها، ممنوعیت‌ها وزندانها درسنگر مبارزه برضد خودکامگی وخفقان وسانسور بوده‌اند، دست بردارید وآن‌را کان‌لم‌یکن اعلام کنید؟

ولی، نه. این راستی وپاکبازی راازآقایان ومحرکان پشت پرده‌شان نمی‌توان چشم داشت. آقایان همچنان گرفتار تعصب کور سیاسی خود هستند. آنان بابهره‌گیری ازفرصتی‌که امسال دررهبری کانون بدست آرده‌اند، جزانتقامجوئی سیاسی برای خود وظیفه‌ای نمی‌شناسند. آنان درجود هیچ نویسنده ومترجم وشاعری‌که، باتکیه براساسنامه وسنت مبارزهٔ کانون، هیئت دبیران راازاجرای سیاست ماجراجویانهٔ فلان‌گروه وسازمان وجبهه برحذر داشته‌اند— واین امر ازسی‌ام اردیبهشت امسال‌که مانخستین نامهٔ اعتراض خودرا به‌روش نادرست آقایان درهمصدا وهمگام شدن باهرگونه تحریك و تشنج نوشتیم سابقه دارد— حزب خاصی راهدف کینه‌توزی های سیاسی خود گرفته‌اند وبه‌نام کانون نویسندگان باآن حزب است‌که می‌جنگند.

شك نیست‌که هرکسی ازاهل قلم آزاد است به‌هر مکتب وهر سازمان‌سیاسی‌که دلخواه اوست بپیوندد وبه‌این‌عنوان در عرصهٔ سیاست کشور باهرمکتب وهرسازمان‌سیاسی درافتد، واگرهم مانند این آقایان چندان‌دربی پاکیزگی کلام ورعایت شرم‌انسانی نباشد، زبان‌وقلم رابه ناسزاگویی— که اعتقاد راسخ مادیریازود به‌سوی خود ناسزاگو کمانه می‌کند— بیالاید. ولی، درهرحال، کانون نویسندگان ایران صحنهٔ مبارزهٔ سیاسی گروه‌ها واحزاب نیست ونمی‌توان به‌نام کانون وباامضای هیئت دبیران‌آن بیانیهٔ سراپاتهمت وناسزا برضد افراد یااحزاب صادرکرد. این‌کار نقض خشن اساسنامهٔ کانون ومغایر باخصلت غیرسیاسی فعالیت آن‌است که درگذشته همواره به‌دقت از سوی هیئت‌های دبیران رعایت می‌شده، به‌طوری‌که حتی یك مورد نمی‌توان نشان دادکه هیئت‌های دبیران سابق کسی یاکسانی ازاعضای کانون رابه‌دستاویز نهفته یاآشکاراختلاف دررأی وروش به‌سرسپردگی بیگانه یاترهات ساواك مآبانه‌ای ازاین قبیل‌که آقایان فراوان بکار برده‌اند ومی‌برند منسوب کرده باشد.

باتوجه به‌آنچه ازخلافکاری، تجاوز ازحقیقت ونابردباری در مواجهه بانظرهای مخالف تاسرحد ناسزاگویی و ایراد تهمت‌های ناروا وسوء استفاده ازقدرت برای بستن دهانها ازهیئت دبیران‌کنونی کانون نویسندگان ایران مشاهده شده است، وباتوجه به‌آن‌که‌آقایان ازآغاز تصدی رهبری کانون دراین چندماه‌که ازانتخاب‌شان می‌گذرد پیوسته خواسته‌اند فعالیت کانون رادرجهت سیاست خاصی هدایت کنندکه درهرقدم بامسیر انقلاب ورهبری‌آن درتعارض بوده است و بیانیهٔ اخیر آقایان رادربارهٔ قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان باید نموداری ازآن سیاست دانست، ماامضاء کنندگان این نامه‌که به‌رغم تصمیم مستبدانهٔ آقایان خودرا همچنان عضوکانون نویسندگان ایران می‌دانیم، اعلام می‌داریم‌که آقایان محسن یلفانی— باقر پرهام — احمد شاملو— غلامحسین ساعدی واسمعیل خویی، باروش نادرستی که در رهبری فعالیت عمومی کانون درپیش گرفته‌اند وبه‌علت اعمال غرض سیاسی دربرخورد باعقاید مخالف، عدم شایستگی خودرا در مقام و مسئولیتی که به‌ایشان تفویض شده‌است به‌اثبات رسانده‌اند ونمیتوانند نماینده ومجری نیات کانون باشند.

ازاین‌رو ماازتشکیل مجمع عمومی فوق‌العاده درتاریخ چهارم دیماه ۱۳۵۸ برای حل‌وفصل مسئله‌ای‌که به‌تقصیرهمین آقایان‌پایه‌های کانون نویسندگان ایران رامتزلزل ساخته ازاعتبارآن درمیان توده‌ها کاسته است جانبداری می‌کنیم وآمادهٔ شرکت درآن برای احقاق حق خودوبازگرداندن‌کانون به‌راه درست مبارزه درشرایط درگیریهای بزرك انقلاب پویندهٔ ایران هستیم. — ۵۸٫۹٫۱۲

محمود اعتمادزاده (به‌آذین) — سیاوش کسرایی— هوشنك ابتهاج (سایه)— فریدون تنکابنی— محمدتقی برومند

عدالت پادشاهان!!

پادشاهی با یکی از وزراء تفرج‌کنان راه می‌رفت. اسب‌وزیرپای‌پادشاه رالگد زد. شاه برآشفت‌و امرکرد پای‌وزیربی‌ادب را بریدند، سپس ازکردهٔ خود پشیمان شد و امر به معالجت آن‌داتاشفایافت. ملك باخود اندیشید، چون پای او را بریده‌ام هرگز با من دل خوش نخواهدکرد. آنگاه‌بفرمود تااورا کشتند. سپس اندیشید که‌خویشان وبستگان‌وزیر مقتول هرگز کینهٔ من ازدل بیرون نخواهند ساخت. آنگاه امرکرد تاهمه را کشتند.

ازکتاب الوزراء والکتاب

تصنیف‌الجهشیاری

متوفی ۳۳۱هجری

هفته نامهٔ

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیك مردم ایران

تهران، خیابان سزاوار شماره ۱۸۹

تلفن ۶۴۴۳۸۴

چاپ کاویان